

# نقد فلسفہء تاریخ

## آرتوئد توین بی

پروفیسور کاسمینسکی

ترجمہ  
علی کشتگر  
عطانوریان

دیجیٹل کنندہ کتاب : نینا پویان

اندیشمندان غرب در جستجوی سلاح‌های نبرد با فلسفه علمی به تولید انواع نظام‌های جامعه‌شناسی و اقتصادی و فلسفه‌های تاریخ «جدید» دست زده‌اند. برخی از این فرآورده‌ها برای خواننده عادی تولید شده و برخی دیگر موافق ذوق و سلیقه تربیت شده‌کسانی است که از تمام مواهب آموزشی غرب بهره‌گرفته‌اند و از صافی آن گذشته‌اند. با این وصف هیچ یک از این فرآورده‌ها چیز تازه‌ای دربر ندارد.

اما یکی از کوشش‌هایی که برای آفرینش فلسفه «جدید» تاریخ صورت گرفته - اثر استاد آرنولد توین‌بی، ادیب مشهور انگلیسی - توفیق بارزی بدست آورده.

شهرت توین‌بی بیشتر مدیون اثر عظیم ده جلدیش به نام «بررسی تاریخ» است. ۱. سه جلد آن در ۱۹۳۴ و سه جلد دیگر در ۱۹۳۹ و بقیه پس از جنگ منتشر شد. اما اعتبار توین‌بی بیشتر بر اثر نوشته‌های پس از جنگ او به دست آمد. در ۱۹۴۶ شش جلد اول توسط د. س. سامرول<sup>۲</sup> خلاصه شد و همراه با مطالب جدید و تفسیرهایی که خود توین‌بی بر آن‌ها صحه گذاشت، انتشار یافت. انتشار خلاصه کتاب، توین‌بی را یک‌شبه به اشتهار رساند. توین‌بی در ۱۹۵۴ چهار

جلد دیگر از اثر خود را منتشر کرد و این مجلدات نیز توسط سامرول خلاصه شد (۱۹۵۷).<sup>۲</sup>

کتاب ده جلدی توین بی مشتمل بر ۶۲۹۰ صفحه و حدود ۳۱۵۰۰۰ واژه است. نامنامه های آن ۱۹۰۰۰ عنوان و ۳۳۲ صفحه دارد. توین بی در فاصله انتشار این کتاب کار خود را با چند کتاب، مقاله، و سخنرانی دیگر تکمیل کرد.<sup>۴</sup>

« بررسی تاریخ » و خلاصه آن با استقبال پر شور مطبوعات بورژوا روبرو شد و توین بی را به مقام هاتف مطبوعات و رادیوها رساند. سخنرانی هایش در بی. بی. سی. (۱۹۵۲) و لوله برانگیخت. توین بی برای ایراد سخنرانی چندین سفر به امریکا کرد و مطبوعات امریکایی نظرات او را درباره دورنمای « تمدن غرب » منتشر کردند و مبارزه تبلیغاتی وسیعی برای اشاعه عقایدش به راه انداختند.<sup>۵</sup> مجله « لوك » در مقدمه‌یی بر مقاله توین بی، او را بزرگترین مورخ عصر نامید و افزود که تاریخ نویسی با هرودت آغاز و به توین بی ختم می‌شود. مریدانش، « کشفیات » او را با کشفیات کپرنیک، گالیله، نیوتن، و داروین مقایسه می‌کنند.<sup>۶</sup> روش او را در بررسی تاریخ با کشف مکانیک کوانتوم همانند می‌دانند.<sup>۷</sup> روز انتشار هر یک از آثارش « روز برجسته‌ای در تاریخ تمدن غرب » قلمداد می‌شود. توین بی علاوه بر اینکه به عنوان خالق مفهوم کاملاً جدیدی از تاریخ مورد ستایش قرار می‌گرفت، به عنوان پیامبر بزرگی مطرح می‌شد که راه زندگی بهتر آینده را به بشریت بشارت می‌دهد. ناشری که مجموعه‌ای از نظریات گوناگونی را درباره توین بی منتشر کرد، با اطمینان کامل



اظهار داشت که نسل های آینده ، آثار توین بی را تفسیر و تأویل خواهند کرد . ( این دو اصطلاح معمولاً در مورد « کتاب مقدس » به کار می رود ) .<sup>۸</sup>

از سوی دیگر انتقادات مخالف نیز کم نبود . به جز مقاله ای از ج . ر . کمپل ، ویراستار وقت « دیلی ورکر »<sup>۹</sup> و مقالاتی دیگر در روزنامه های متری ،<sup>۱۰</sup> عده ای از مورخان بورژوا نیز به فقدان روش علمی در آثار توین بی اشاره کردند .<sup>۱۱</sup> اکثر کارشناسان فن اثرش را جدی نگرفتند ، او را به شمار نیاوردند و با سردی و حتی خصومت از اثرش یاد کردند . حتی منتقدانی که لحن دوستانه داشتند ، نیز نتوانستند ضعف احتجاجات او را ندیده بگیرند و ناگزیر فقط تبحر فراوان ، استعداد نویسندگی ، « دید شاعرانه » و پرواز سیمرغ وار او را در سیر قرون « ستودند .

اما افکار عمومی بورژوازی غرب ، توین بی را شیرمی کرد . اثر حجیمش مثل ورق زر به فروش رفت . این فروش سرسام آور به خاطر ارزانی آن نبود - بهای يك دوره آن در بریتانیا ، ۱۵ گینی [ هر گینی = ۲۱ شلینگ سابق ] بود .

خلاصهً سامرول درصد ها هزار نسخه چاپ شد و در زمرة پرفروش ترین کتابهای امریکایی درآمد و بدین سان بورژوازی غرب با پوند و دلار به توین بی رأی داد . حتی انتقاد های مخالف نیز از آنجا که بحث و مناقشه تازه ای درباره او برپا می کرد و تبلیغاتی تازه پدید می آورد ، به شهرتش می افزود . از این رو توین بی به آسانی می توانست در برابر انتقاد های کوبنده مورخان تجاهاً کند .



او در واقع از حرف آن « کرم کتاب ها » و « واکنش های بدون دید فاستی » چیزی سر در نمی آورد . با این همه صفحات درازی از « بررسی تاریخ » خود را بالحنی تحقیر آمیز وقف آنان کرد و وعده داد که در جلد های دیگر نیز به آنان بپردازد .

سوای ارزش علمی نوشته های توین بی ( که درست بودنشان تردیدی نیست ) نکته ای که آن را جالب توجه می کند ، پاسخی است که به نیازهای مبرم بورژوازی جهان غرب می دهد . کشفیات توین بی کدامند ؟ پیش از پاسخگویی به این پرسش باید نگاهی به سرچشمه این « کشفیات » بیندازیم . در برخی موارد توین بی آن ها را نتیجه تجربه « درونی » دانسته است ، اما به سادگی می پذیرد که این کشفیات با حال و هوای اجتماعی زمانی که نخستین پیشگویی - هایش را عنوان می کرد ، رابطه دارد .

توین بی می گوید در کودکی و جوانی اش دو ستون برپا شد که بعد ها تکیه گاه فلسفه تاریخ او گردید .

او بارها اظهار خوشنودی می کند که در زمان تولدش پایه آموزش ( در خانواده های مرفه انگلیسی ) بر دین و مطالعه زبانهای باستانی استوار بود . او اعتقاد دارد که مطالعه « انجیل » و کلیسا رفتن بهترین درس های تاریخ وی بوده اند ، و این درس ها ، سرنوشت بشر را از خلقت تا قیامت ، برای این کودک فاش می کردند . کلیسا و « انجیل » در سراسر زندگی دمساز توین بی بوده اند . نوشته های او ، بویژه « بررسی تاریخ » پر از نقل قول ها ، شخصیتها ، و استعارات کتب مقدس است . اثر مفاهیم و احساسات کلیسایی به جای آنکه با ادامه نویسنده گی

توین بی کاهش یابد ، فزونی گرفت .  
مطالعه آثار نویسندگان جهان باستان ، بویژه آثار یونانیان ،  
منبع الهام او بود . او نخستین نشان های افتخار را به عنوان يك  
کلاسیسیست نمونه در دبیرستان وینچستر و سپس در دانشگاه اکسفورد  
دریافت کرد . درباره اش می گفتند : همان طور که به زبان انگلیسی  
می اندیشد ، به زبان یونانی نیز می تواند فکر کند ، و ترجیح می دهد  
احساس های تغزلی خود را در قالب اشعار لاتین و بونانی بریزد .  
نظم و نثر ، تاریخ و اساطیر باستان ، دوشادوش کتاب مقدس در وجود  
او می زیستند .

او بر این تصاویر انجیلی و دنیای باستانی برداشت هایی را افزود  
که از آثار ادبیات غرب ، از « بهشت گمشده » میلتن ، از « فاوست »  
گوته و از آثار شکسپیر ، شللی ، بلیک ، و مریدیت گزیده بود . از  
نویسندگان امروزی ، بیش از همه پل والرئ برای تأثیر گذاشته است .  
تفکرات مالیخولیایی توین بی درباره ماهیت گذرای تمدن های  
زمینی ، در سالهای نخستین زندگی اش که در شرق سفر می کرد و  
خرابه های کاخ های اشراف و نیز را در نزدیکی آثار تاریخی تمدن  
مینو ( هزاره دوم پیش از میلاد ) مشاهده می کرد ، آغاز  
شد . و این دو تمدن دریا سالار گذشته را با انگلستانی که هنوز « ملکه  
دریا ها » به شمار می آمد ، مقایسه کرد .

جنگ جهانی اول تأثیر خرد کننده ای بر او گذاشت . تصویر جهان  
کلاسیک باستان را به پیش چشم آورد و ویرانی وحشتناک قرن بیستم  
را با جنگ پلوپونز همانند پنداشت و خود را هم عصر تو سیدید که

فاجعه دنیای هلنی را وصف کرده بود احساس کرد .  
طرز فکر توین بی باخواندن فلسفه برگسون ( بویژه « تکامل خلاق »  
و « دو منشاء کلیسا و اخلاق » ) که در آن زمان متداول بود ، پرورش  
یافت . انحطاط غرب اوسوالد اسپنگلر برشناخت او از تاریخ و  
تصورش از بررسی تاریخ تأثیر بیشتری گذاشت . اسپنگلر تاریخ جهان  
را به صورت دوره های تکوین ، تکامل ، انحطاط و سقوط تمدن ها  
می دانست و این برداشت سالها رهنمون توین بی بود .

توین بی در آخرین صفحات جلد دهم « بررسی تاریخ » به انگیزه -  
های نگارش کتاب خود اشاره می کند . او از آشفته گی ذهن مردم  
طبقه متوسط آزاد اندیشی که در پایان قرن نوزدهم معتقد شده بودند  
پیشرفت پیروزمندانه غرب بشریت را به نقطه ای کشانده که با بهشت  
زمینی چندان فاصله ای ندارد ، سخن می گوید . قرن بیستم ، بویژه  
جنگ جهانی اول ، مایه سرخوردگی شدید این مردم شد . سقوط  
تمدن جهان باستان یادآور سرنوشتی بود که ممکن بود در کمین تمدن  
غرب نشسته باشد . به جای دروازه های بهشت زمینی ، دروازه های  
مرگ به روی اروپای غربی گشوده شد . آیا تمدن غرب پا به دیار  
مرگ می گذاشت یا از کنار آن می گذشت ؟ این پرسش دردناک ،  
نویسنده را به مطالعه علل و نشانه های زوال تمدن ها و طبیعتاً به مطالعه  
تکوین و تکامل آنها کشاند .

توین بی بر به هنگام بودن و یاریبخش بودن مفاهیم خود برای  
بورژوازی اروپای غربی که بیش از پیش ایمانش را به پیشرفت و  
دموکراسی از دست می داد و در جستجوی مبانی اخلاقی و سیاسی



جدیدی بود که نمی‌یافت، تکیه می‌کرد. او، همچون اسپنگلر، به جای اینکه سیر تاریخی تمدن‌های انسانی را مضمون کار خویش کند، سرنوشت «تمدن غرب» و راهیابی برای نجات آن را برگزید. این نکته در جلد‌های پیاپی «بررسی تاریخ» بیش از پیش به چشم می‌خورد - بررسی تاریخ تمدن‌های دیگر باید جواب این سؤال عمده را بدهد.

توین بی از سال ۱۹۲۲ طرحی برای يك اثر عظیم سیزده بخشی ریخته بود. او پیش‌بینی می‌کرد که تمام اثر دارای دو میلیون کلمه باشد و نگارش آن چهل سال طول بکشد. توین بی توانایی نویسندگی خویش را دست‌کم گرفته بود - نوشتن اثر ده جلدی او کمتر از ۳۰ سال به طول انجامید. زیرا نگارش «بررسی تاریخ» را در ۱۹۲۷ به طور منظم آغاز کرد و جنگ جهانی دوم هفت سال او را از کار باز داشت. اما او طرح خود را همان‌طور که در ابتدا مورد نظرش بود به اتمام رساند.

توین بی در راه پیشبرد این طرح، مطالب بسیار زیادی فراهم آورد که همه کشورهای جهان و تمامی دوره‌ها را، از سپیده دم تمدن تا زمان حال دربر می‌گرفت. او منابع نخستین عقاید خود (کتاب مقدس و ادبیات کلاسیک و ادبیات اروپای غربی را) با مطالعات وسیع تاریخی تکمیل کرد: شاید بتوان این مطالعات را غیر قابل اعتمادترین منابع الهام او دانست. کار شناسان علم تاریخ به حلاء‌های عظیمی که در شناخت توین بی از سیر تاریخ وجود دارد و به اسلوب سطحی و ذوقی او در مورد استفاده از مطالب تاریخی، اشاره می‌کنند.

همچنین می‌گویند که او با استعدادی خیره‌کننده از میان انبوه  
بیکران مطالب تاریخی، دقیقاً آن شواهدی را برمی‌گزیند که با نظریه‌اش  
جور باشد و یا بتواند جور شود، بدون آنکه به انبوه شواهد مغایر  
با نظریه‌اش اهمیتی دهد.

ناگفته نماند که تحقیق برای کتاب « بررسی تاریخ » یا وظیفه  
وقت‌گیر دیگری همراه بود - یعنی تألیف سالنامه « بررسی امور  
بین‌المللی » برای مؤسسه سلطنتی امور بین‌المللی . گرچه این مؤسسه  
روی کلیه نشریات خود می‌نویسد « بنیادی غیر رسمی و غیر سیاسی  
است و مقررات آن اظهار نظر درباره سیاست خارجی را مجاز نمی‌دارد »،  
اما در پیوند آن با وزارت خارجه انگلستان جای تردید نیست .  
توین بی‌سالها مدیر این مؤسسه بود . او در طول هر دو جنگ در  
خدمت رسمی حکومت انگلستان بود و در چند کنفرانس دیپلماتیک  
حضور داشت . او چندین جزوه سیاسی منتشر کرد که بیشتر درباره  
خاور میانه بود . خودش معتقد است که خدمت در امور سیاست جهانی  
انگلستان به درک بیشتر او از تاریخ کمک کرده است .

از انصاف به دور است که سایر منابع الهام توین بی را بویژه در  
سالهای آخر فعالیتش ذکر نکنیم . این منابع را باید در آن سوی آتلانتیک  
جستجو کرد - یعنی مطبوعات بورژوازی امریکا که برایش تبلیغات  
زیادی کردند و نوشته‌هایش را خریدند ، هیئت‌های علمی امریکایی  
که او را برای سخنرانی دعوت کردند و درجه افتخاری دادند و  
بالاخره « بنیاد را کفلر » که هزینه تکمیل کتابش را تقبل کرد . خود  
او می‌گوید : « دین من به بنیاد را کفلر . . . بیشتر از آن است که

بتوانم بازبان بیان کنم . \* «

کشفیات مشهور استاد توین بی به هیچ روی تو نبود ، عمدتاً عقاید و نظراتی بود که قبلاً چندین بار ابراز شده و « در » انحطاط غرب « اسپنگلر به وضوح آمده بود .

توین بی به این نتیجه تلخ رسید که تاریخ بشر در يك خط مستقیم حرکت نمی کند ، بلکه مشتمل بر رشته‌ای از تمدن ها است که زاده می شوند ، تحول می یابند ، سپس رو به زوال می روند و دست آخر از میان می روند . به گمان او هر تمدنی که مسیر کامل تحول را می پیماید ناگزیر از این مراحل می گذرد . این مراحل انسان را قادر می کند که گذشته را درك کند و آینده تمدن هایی را که هنوز دور زندگی خود را به اتمام نرسانده اند پیش بینی کند . تصور عمده توین بی بر پایه این پندار قرار دارد .

توین بی می گوید هیچ تمدنی بیش از ۶ هزار یا حتی ۵ هزار سال نمی پاید . این مدت در مقایسه با مدت زمانی که بشر بر روی زمین زیسته ( و توین بی آن را ۳۰۰۰۰۰ سال می داند ) ناچیز است و در مقایسه با ۲ میلیون سالی که ( به قول جینز ) مقدر است بشر بر روی این سیاره زندگی کند ، لحظه گذرایی بیش نیست . بنا بر این از نقطه نظر فلسفی بجای اینکه همه تمدن ها را بر يك خط فزای

\* بنیاد را کفلر ، صندوقی است که توسط خانواده ثروتمند را کفلر ایجاد شده و هدف آن در ظاهر تشویق پژوهشهای علمی است . خانواده را کفلر از طریق این صندوق کنترل خود را بر گروه بزرگی از مؤسسات علمی اعمال می کند .



متوالی قرار دهیم ، می توانیم آنها را همزمان بشمار آوریم . مثلا او ارسطو ( قرن چهارم پیش از میلاد ) را مقدم بر آگاممنون و این شخص را هم عصر تئودوریک گوت<sup>۱۳</sup> ( ۴۹۳ - ۵۲۶ بعد از میلاد ) می داند . جنگ های صلیبی ( قرن های ۱۱-۱۳ میلادی ) را همزمان با استعمار یونان<sup>۱۴</sup> ( قرن ۸ - ۶ پیش از میلاد ) می داند و غیره .

توین بی میل دارد که تمامی تمدن ها را علاوه برهمزمان بودن ، معادل قلمداد کند .<sup>۱۵</sup> او علیه کسانی که اروپای غربی را تنها تمدن جهان و تکامل پیشرونده اش را تنها محتوای تاریخ جهان به شمار می آورند ، به مبارزه برمی خیزد ،<sup>۱۶</sup> و می گوید این خود مرکز بینی و منطقه گرایی کوتاه نظرانه مورخان غرب است ، و مدعی است که خودش تمدن غرب را از دیدگاه اجتماعات غیر غربی بررسی می کند . نیت خوبی است - لیکن کار او از وعده و وعید فراتر نمی رود .

توین بی می گوید هدف بررسی تاریخ ، درک وحدت تاریخ است . انسان به این وسیله می تواند معنی و مقصود تاریخ را آشکار کند ، و بررسی تطبیقی کلیه تمدن ها با اجتماعات گذشته و حال را ، وسیله نیل به این مقصود می داند .

او خود را بارها مورخی تجربی می نامد و روش خویش را علمی تجربی می داند . از تجربه گرایی هشیار انگلیسی سخن می راند ( او باروش اسپنگلر که در آن حکم مقدم بر تجربه است ، مخالفت می کند و او را آلمانی معتقد به تقدم حکم بر تجربه و مفسر فلسفی می داند ) . توین بی چندین جلد کتاب قطور انباشته از انبوه وقایع ، سندها و نام های تاریخی را چون رگبار بر سر خواننده می ریزد و می کوشد بر

اساس این اطلاعات قوانین تجربی حاکم بر تکوین ، رشد ، زوال و سقوط تمدن ها را دریابد . به عبارت دیگر او امیدوار است به کمک این اطلاعات طرح ساختمان تاریخ جهان را که ساخته ذهن خود او است ، اثبات کند .

مطالعه دقیق آثار توین بی به وضوح نشان می دهد که نقش تجربه - گرایی در ایجاد شناختی که وی از تاریخ جهان دارد ، تا چه حد ناچیز است . او می گوید، در تاریخ جهان همه چیز را نمی توان با قوانینی که از راه تجربه کسب می شوند تبیین کرد . او معتقد است که معنی و مقصود تاریخ « خارج از مرزهای تاریخ » آشکار می شود ، و تاریخ آینده حرکت مخلوقات خدا ، و جدایی آنها از خدا و بازگشت آنها به منشاء خود ، یعنی خداست . این تعریف را در جلد دهم ، مطرح می کند . در واقع این مفهوم الهی تاریخ است و زمینه تمامی اثر توین بی را تشکیل می دهد . توین بی هر چه به پایان اثرش نزدیک تر می شود و تجارب دینی شخصی اش را گسترش می دهد ، بر رنگ عنصر کلیسایی اثرش می افزاید و انگار به هیچ روی پی نمی برد که سخنان و عقاید خود را نقض می کند و درباره تاریخ و معنی و مقصود آن نظر دو گانه ای پیدا می کند . قصد خداوند یعنی آفریننده تاریخ مجهول است و فقط می توان آنرا تا حدی از طریق عرفان و کشف و شهود درک کرد : اما خداوند تاریخ را به دست مردم می آفریند ، و این به نظر توین بی به ما امکان می دهد که از طریق مطالعه اعمال مردم ، تصویری از نقشه الهی کسب کنیم .

تجربه گرایی توین بی چندان تفاوتی با کشف و شهود عارفانه

ندارد ، او می‌کوشد خداوند و انسان ، علم تجربی و الهیات را باهم آشتی دهد . گرچه درنخستین جلد‌های اثرش حتی برجنبه شبه تجربی بررسی تاریخ تکیه زیادی نمی‌کند ، با این وصف همین جنبه نیز بیش از پیش جای خود را ( بویژه از جلد ششم به بعد ) به جنبه الهی می‌دهد .

اکنون بگذارید نظری بر طرح کلی توین بی از تاریخ که اساس تمامی اثر او به شمار می‌آید ، بیفکنیم .

مفهوم عمده او « تمدن » با چیزی است که می‌توان « جامعه » محسوبش کرد . معنای این اصطلاحات چیست ؟

عاملی که جامعه یا تمدن را برپا نگه می‌دارد عامل ملی ، سیاسی یا وحدت نژادی نیست بلکه « فرهنگ مشترکی » که ژرفترین جنبه آن کلیسا است . گاهی ماهیت الهی مفهوم توین بی از تاریخ بیشتر به چشم می‌خورد ، مثلاً در تعریفی که از تمدن به دست می‌دهد : جامعه‌ای که در آن انسان امید دارد از انسانیت محض فرارود .

تقریباً تمام کسانی که درباره اثر توین بی دست به قلم برده‌اند ، به این تعریف مبهم و بی‌شکل از مفهوم اصلی تاریخ که اساس اثرش را تشکیل می‌دهد ، اشاره کرده‌اند . این ابهام جای زیادی برای تعبیر بیش از حد اختیاری باز می‌کند و امکان می‌دهد که تمایز میان ملت‌ها ، کشورها ، نظام‌های اجتماعی و دوران‌ها پیوسته تغییر کند .

تمدن‌های بسیاری در تاریخ جهان آمده و رفته‌اند . توین بی بیست و شش تمدن را ثبت کرده ، در حالی که اسپنگلر تنها از هشت تمدن



سخن رانده است . توین بی به تمدن های کم شهرتی چون « آند » ، « مایا » ، « یوکات » ، « پولینز » و چند تمدن دیگر می پردازد که دستکاری در تاریخ آنها به علت کمبود اطلاعات آسان است . او می نویسد برخی از تمدن ها سترون از آب درآمدند و خیلی زود از میان رفتند ، برخی دیگر دچار تحجر شدند و از تکامل باز ایستادند و گروهی نیز سیر تاریخی خود را به پایان رساندند و دسته ای دیگر هنوز دور تاریخی خود را کامل نکرده اند .

روشن نبودن مقصود توین بی از « تمدن » به او فرصت کافی می دهد که به دلخواه خود به انواع تمدن ها پردازد و هرطور که مناسب می داند آنها را به هم پیوند دهد و یا از هم جدا کند .

مفهوم او از سرنوشت تمدن ، اساساً بر تاریخ جهان باستان ، یعنی تاریخ یونان و روم استوار است و این همان آمیزه غیر تاریخی است که زمانی در انگلستان و سایر کشورهای اروپایی یکی از مواد آموزش کلاسیک را تشکیل می داد و خود تقلیدی ناقص از دوره انسان گرایی ( هومانیزم ) بود . بنا براین توین بی یونان و روم را به صورت تمدن واحدی در می آورد و بدان نام هلنی ( یونانی ) می نهد . توین بی در جلد پنجم « بررسی تاریخ » تمدن هلنی را « معیار مقایسه » سایر تمدن ها قرار می دهد . او نسبت به تمدن هلنی نظر بی قیدانه ای دارد ، و با ربودن شواهدی از تاریخ یونان و روم ، در صدد تعریف مسیر تکامل این تمدن مشترك برمی آید . و همین کار را با دیگر تمدن ها نیز می کند ، و دو تمدن را که از نظر زمانی اگر نه هزاره ها دست کم سده ها از هم دوراند ، بصورت واحدی در می آورد . مثلاً تمدن

« کره » را با تمدن ژاپن ، و تمدن تبت - برمه را با تمدن هندوستان یکی می کند و امپراتوری هخامنشیان ایران را به حکومت خلفا می پیوندد . تمامی این ها به او آزادی زیادی می دهد تا به مفهومی از تمدن ها ، که آنها را واحد های واقعی پژوهش تاریخی و « زمینه يك تحقیق تاریخی قابل درك » می داند ، برسد <sup>۱۷</sup> و ما اضافه می کنیم که تعریف تمدن ، آنطور که توین بی ارائه می دهد ، راه را برای دلخواه ترین استنتاج ها باز می کند .

تمدن های توین بی برخلاف تمدن های اسپنگلر در بسته نیستند ؛ برهم اثر می گذارند ؛ بویژه برخی که توین بی آنها را « پرتوفشان » می نامد . نمونه این تمدن ها ، تمدن هلنی و تمدن مسیحی غرب است که اثرشان بر سرتاسر جهان گسترده شده است . پس تمدن ها می توانند به ارث برسند - مثلا تمدن مسیحی غرب با تمدن هلنی ارتباط دارد ، در حالیکه تمدن هلنی خود زاده تمدن « مینو » است .

تمامی تمدن های موجود ( سواى تمدن هایی که سقوط کرده یا تحجر شده اند ) ، از این مراحل گذشته اند یا می گذرند . می توان این را عقیده اصلی توین بی به شمار آورد . تمامی این تمدن ها دوره تولد تا مرگ را می گذرانند . با این همه توین بی به خوانندگانش هشدار می دهد که به دوره های جبری که « لو کرسیوس » و دیگر نویسندگان باستانی ذکر کرده اند ، اعتقادی ندارد . او به نظریه اسپنگلر هم که می گوید تمدن ، چون موجودی زنده زاده می شود ، رشد می کند ، به کهنوت می رسد ، و می میرد معتقد نیست . توین بی می گوید دور عاملی بی که او کشف کرده دوری است که خود بطور تجربی از

بررسی تطبیقی تاریخ تمدن‌ها بدست آورده . و معتقد است که این دور ( سیکل ) تاکنون همواره تکرار شده است اما اضافه می‌کند که این دور اجتناب ناپذیر نیست . چنان‌که خواهیم دید این شرط در بر داشت او از تاریخ نقش مهمی بازی می‌کند .

مراحل تکامل تمدن از دیدگاه توین بی چیست ؟ او آنها را تولد ( تکوین ) ، رشد ، شکستگی ، انحطاط ، و مرگ می‌نامد .  
پیش از تحلیل این اصطلاحات باید نخست مسألهٔ دیگری را مطرح کنیم :

از نظر توین بی نیروهای عمدهٔ محرك تکامل جامعه کدامند ؟ خودش می‌گوید تمامی تمدن‌ها با يك بذر افشان و به امید يك خرمن کاشته شدند . در نظر وی تاریخ تحقق يك نقشهٔ الهی است . بشر در محدودهٔ این نقشه از آزادی اراده یعنی از اختیار برخوردار است . بنا بر این فرد ، آفرینندهٔ مستقیم تاریخ - یعنی خالق بلافصل تمدن است . در اینجا توین بی با برگسون هم آوازی می‌شود و به نقل بخش‌های طولانی از کتاب « دو منشاء کلیسا و اخلاق » او می‌پردازد<sup>۱۸</sup> . توین بی می‌گوید هر چند تاریخ را افراد می‌سازند و نه جامعه، اما بشر نمی‌تواند بیرون از جامعه زندگی کند<sup>۱۹</sup> لیکن جامعه فقط زمینهٔ عمل یکایک افراد است ، زمینهٔ مشترکی است که حوزه‌های فعالیت شان باهم تلاقی می‌کند . به همین لحاظ او در تحلیل نظام‌های اجتماعی قوانینی را که به ارادهٔ بشر بستگی ندارد ، ندیده می‌گیرد و همین ندیده‌انگاری راه را برای روش « روانی » بدان صورت که برای مورخین مکتب « روانی » جدید مطرح است ، باز می‌کند - یعنی در تحلیل نهایی



به عرفان می‌انجامد .

نیازی نیست که بر اشتباه‌های عمیق و زیان‌بار چنین نقطه‌نظری پافشاری کنیم . علم بورژوازی تاریخ ، در اوج تکامل خود ، کوشیده است قوانین عینی حاکم بر تحولات جامعه انسانی را دریابد و تاریخ را بصورت علم درآورد ، لیکن اندیشمندان بورژوا به علت محدودیت جهان بینی طبقاتی خود از عهده این کار بر نیامده‌اند . فقط فلسفه علمی تاریخ توانست نشان دهد که جامعه مجموعه‌ای تصادفی از افراد نیست که هر یک از آنها بتواند تاریخ را به اختیار خود بسازد . بلکه پویای تاریخ از قوانین معینی پیروی می‌کند که در نهایت به وسیله تکامل نیروهای مولد و تضاد های روز افزون میان مناسبات تولید و نیروهای مولد تعیین می‌شود . بنا بر این تحلیل روابط اجتماعی در هر مرحله ، تنها راه درک علل نهفته سیر تحولات تاریخی است .

به احتجاجات توین بی باز گردیم . او می‌گوید همه افراد نمی‌توانند تاریخ بسازند . سازنده واقعی تاریخ « شخصیت خلاق » است یعنی کسی است که کارهایی می‌کند که مردم آن را معجزه می‌نامند . توین بی این برگزیدگان را « ابرانسان » ، « نابغه » ، « ابرمرد » و « انسان ممتاز » می‌نامد . تجربه درونی آنها منشاء نیروی خلاق شان است . مردان بزرگ به صورت عارف ، قدسی ، پیامبر ، شاعر ، زمامدار ، سپهسالار ، مورخ ، فیلسوف و اندیشمند سیاسی ظاهر می‌شوند .

مردان بزرگ ، تمدن‌ها را می‌آفرینند و پیشرفتشان را تسریع می‌کنند.<sup>۲۰</sup> توین بی از اساطیر و سرگذشتهای واقعی به دلخواه و به گونه‌ای مغایر با علم تاریخ مطالبی را برمی‌گزیند و مورد بهره‌برداری

قرار می‌دهد. اسم‌هایی چون موسی و محمد (ص) مسیح و بودا، زرتشت و سنت بنه دیکت، ماکیاولی و پطر کبیر، ناپلئون و کانت، و بسیاری دیگر را (که مجموعاً ۲۶ تن می‌شوند) ذکر می‌کند. توین بی در فعالیت این «شخصیت‌های خلاق» توجه خود را به دو خصیصه ویژه معطوف می‌کند؛ «گوشه‌گزینی»، و «بازگشت» اینان عموماً نخست از جهان، گوشه می‌گیرند و با غرقه‌شدن در جذب‌عرفانی، اندیشه‌هایشان را می‌پرورانند و سپس به جهان باز می‌گردند. مردمی که قادراند اوج اندیشه‌های این «شخصیت‌های خلاق» را دریابند بصورت مرید و پیرو بدانها می‌پیوندند، و همراه بارهبران، «اقلیت خلاق» را تشکیل می‌دهند و پیروزی یا شکست همین اقلیت است که مسیر تاریخ را تعیین می‌کند. توین بی (با نقل از برگسون) مردان بزرگ را که «واقعا» و نه مجازاً ابر انسانند، برخوردار از «معجزه آفرینش» می‌داند.<sup>۲۱</sup> تمامی دستاوردهای تمدن، حاصل کار مردان بزرگ، شخصیت‌های خلاق، رهبران و قهرمانان است، لیکن مردان بزرگ متقابلاً مسئول گناهان و اشتباهات جوامع خود نیز هستند.

ولی اکثریت عظیم افراد، یعنی توده‌های مردم - حتی در متمدن‌ترین جوامع - همگی دچار سکونی هستند که فرقی با سکون اعضای جوامع اولیه ندارد.<sup>۲۲</sup> اینان از فعالیت خلاق عاجزند و نهایت کاری که می‌توانند بکنند تقلید سطحی و مکانیکی است، یعنی به کار گرفتن یکی از «استعدادهای کم ارزش طبیعت بشر».<sup>۲۳</sup>

چیز تازه یا بکری در این نحوه مقایسه و مقابله «قهرمانان» و

توده ها به چشم نمی خورد . مدافعان جامعه بورژوا کراراً این نظریه را در مقابله با نظریه فلسفه علمی کسه نقش فرد را در تاریخ مشخص می کند، علم کرده اند . ازدید گاه فلسفه علمی افراد برجسته زمانی پدید می آیند که شرایط پیدایش آنها در جامعه فراهم شده باشد . به عبارت دیگر وقتی روندهای اجتماعی ، به صورت اعمال نامرئی ولی واقعاً قهرمانانه توده ها ، ضرورت عینی پیدایش افراد برجسته را پدید آورده باشد ، اشخاصی پدید می آیند که می توانند مبارزه توده ها را برای آینده بهتر سازمان دهند و یا برعکس می توانند مقاومت توده طبقات میرنده را در مقابل سیر پیش رونده تاریخ رهبری کنند . کوشش توین بی برای تحریف سرگذشت مردان بزرگ ، آن سان که باقالب کلی « گوشه گزینی » و « بازگشت » منطبق شود ، واقعاً مضحک است و یادآور تلاشهای معروفی است که برای انطباق سرگذشت اسکندر کبیر ، ژولیوس سزار و ناپلئون باطرح افسانه ای « خدای خورشید » به عمل آمده است .

توین بی ، گرچه می پذیرد که انسان شدن انسان از جوامع اولیه آغاز می شود ، اما به تاریخ این جوامع و پویس هایی که راه را برای ظهور تمدن ها آماده کرده علاقه ای نشان نمی دهد . او می کوشد پیدایش تمدن را بصورت معجزه یا انقلاب کامل در زندگی مردم یعنی خروج از « خلسه » ی بدوی شان تصویر کند . او این انقلاب را گذر ازحالت ایستا به حالت پویا قلمداد می کند . و آن را با بکار بردن اصطلاحاتی از فلسفه چین - گذر از « یینگگ » ying به « یانگگ » yang می نامد .



پیدایش تمدن تاحدی کار شیطان است و توین بی این « موجود » را گاه مطابق تصویر افسانه ای آن و گاه به شکل نیروی واقعی و زنده تصویر می کند . توین بی برای تبیین پیدایش تمدن ، از اساطیر که شخصیت های آن به صورت موجودات واقعی مطرح می شوند بهره برداری وسیعی می کند. تمدن هنگامی پایه عرصه وجود می گذارد که مردم با يك مشکل ( چالش ) روبرو می شوند که حل آن ( پاسخ به چالش ) مستلزم کوششی سخت و بی سابقه است . این کلمات مبهم ، پندار « تجربی » مبتدل و غیر علمی او را درخود نهفته دارند - یعنی تمدن ها که همان « واحدهای اجتماعی » بزرگ اند وقتی ظهور می کند که شرایط طبیعی ، این چالش را پدید می آورد ( این چالش معمولاً دگرگونی شرایط طبیعی است ) یا یورش هایی از خارج صورت می گیرد و یا فشاری دایمی از جانب همسایگان خطرناک احساس می شود . این چالش نباید سهمناک باشد و گرنه به مرگ می انجامد ، و نباید بسیار ناچیز باشد و گرنه واکنش فعال و مهمی پدید نخواهد آورد. و این به زعم توین بی ، طرز کار « قانون طلایی اعتدال » است اما راه دیگری هم برای پیدایش تمدن وجود دارد : تولد دوباره برویرانه های جوامع پیشین . بنا براین باید مفهوم پیدایش تمدن ها را ( که همان « جوامع طبقاتی » اند ) آنطور که توین بی عنوان میکند ، صرفاً ایده آلیستی دانست ، توین بی نه می بیند و نه به علت محدودیت آگاهی طبقاتی اش می خواهد ببیند که جوامع طبقاتی در نتیجه نابودی نظام اشتراکی اولیه و تشدید مبارزه در درون جوامع اولیه پدید می آید. عواملی چون شرایط طبیعی ، یورش خارجی و فشار همسایگان

خطرناك می‌تواند پویش تشكلك يك جامعه طبقاتی را كند یا تند كنند ، اما تشكلك جامعه طبقاتی پویشی است كه اساساً از قوانین درونی تكامل تاریخ تبعیت می‌كند .

پس از دوره پیدایش « تمدن » ها دوره رشد فرا می‌رسد ، به گمان توین‌بی انگیزه رشد ، يك رشته چالش‌های پیاپی است كه جامعه با آن روبرو می‌شود و افرادی از مردم كه از نیروی « خلاق » برخوردارند در قبال این چالش‌ها واكنش نشان می‌دهند . هر واكنش برای جامعه چالش تازه‌ای پیش می‌آورد كه خود واكنش دیگری در پی دارد .<sup>۲۴</sup> در این جا توین‌بی در تعریفی كه از رشد جامعه می‌كند ، يك اصل عرفانی را دخالت می‌دهد كه همان « نیروی حیاتی » ( Elan Vital ) برگسون است .<sup>۲۵</sup>

توین‌بی دوره رشد را « عصر طلایی » تاریخ يك تمدن می‌خواند او این پرسش را كه آیا این جوامعی كه در راه « تمدن » هستند تضادی در درون دارند - برده دار یا فئودال هستند - اصلاً مطرح نمی‌كند . او مبارزه درونی جامعه را ندیده می‌گیرد . مادام كه رشد ادامه دارد ، جامعه از وحدت درونی برخوردار است . اقلیت خلاق و رهبر ، واكنش‌های لازم را در قبال چالش‌ها می‌یابد و توده‌ها به دلخواه و از سر تقلید از آنان پیروی محض می‌كنند .

به نظر توین‌بی ، رشد تمدن به هیچ وجه با تكامل نیروهای مولد بستگی ندارد . او معتقد است كه « هیچ گونه پیوندی میان پیشرفت تكنولوژی و پیشرفت تمدن وجود ندارد » ،<sup>۲۶</sup> تكامل بیش از حد تكنولوژی حتی مانع تكامل تمدن می‌شود . پس باید پرسید ماهیت تكامل تمدن چیست؟

توین بی می گوید تکامل تمدن در « خود مختاری » و « اثیری شدن » یعنی در عبور چالش از پیرامون تمدن به درون و از حوزه مادی به حوزه معنوی است . اثیری شدن یعنی « انتقال روح از جان جسمانی و پلیسد به ملکوت بهشت . »<sup>۲۷</sup> او خود مختاری را بطرز مبهم تری تعریف می کند : توین بی در نیل تمدن به حد خود مختاری ، فرمول مبتدلی عنوان می کند : معجزه ای رخ می دهد و در اثر آن زندگی به ملکوت خویش پا می گذارد . ( مشخص کردن کلمات نشان می دهد که توین بی کلمات را با معانی متداول خود به کار نمی برد ، ضمناً این کار نشان می دهد که توین بی به پدیده ها جان می بخشد ) . \*

بدین ترتیب هر تمدن ، در سیر تکامل ، « روح » خود را آشکار می سازد . توین بی به پیروی از اشننگلر به هر يك از تمدن ها صفتی نسبت می دهد که بیانگر ویژگیهای آن است - هلنی را بازیبایی شناسی ، هندی را دینی و غربی را علمی و فنی می خواند و غیره .<sup>۲۸</sup>

اما این دوره سعادت بار رشد دیر پا نیست . نوعی شکستگی یا « سقوط » \*\* در زندگی تمدن نفوذ می کند و باعث رانده شدنش از بهشت می شود . این شکستگی خیالی یکی از عجیب ترین پندار هایی است که در تصور توین بی از تاریخ وجود دارد . ولی این پندار

\* در اصل انگلیسی این کلمات با حروف بزرگ شروع می شوند که دال بر خاص بودن اسامی و یا جاندار بودن آنهاست . توین بی به این وسیله می خواهد پدیده ها را دارای شخصیت جلوه دهد . - م .

\*\* اشاره به هبوط آدم از بهشت به جهان خاکی است . - م .



نتیجه طبیعی نظر عرفانی او درباره نقش شخصیت های خلاق و نظریه چالش و پاسخ است .

« شکستگی » تمدن ، نتیجه خطای مرگباری است که اقلیت یا شخصیت خلاق در لحظه‌یی که جامعه بایک چالش بسیار مهم روبروست ، مرتکب می شود . گرچه تمدن می تواند پس از شکستگی ، دردوره های درخشان بهبود به زندگی خود ادامه دهد ، لیکن ناگزیر رو به زوال خواهد گذاشت و چندین قرن دستخوش تهدید مرگ و تحجر خواهد بود . توین بی آغاز جنگ پلوپونز در تاریخ تمدن یونان و روم را چنین خطای مهلکی می داند . او این شکستگی را « خودکشی » تمدن می نامد .<sup>۲۹</sup>

چرا اقلیت خلاق یا شخصیت خلاق که می توانست از عهده اصلی تمامی چالش ها بر آید ، ناگهان مرتکب اشتباه می شود؟ به نظر توین بی شکستگی علل بیرونی ندارد ، بلکه نتیجه پیدایش وقفه در تکامل معنوی تمدن است . دلایلی که او برای روشن کردن این امر ارائه می کند ، عمدتاً روانی اند . شاید علت عجز درقبال چالش و یافتن واکنش ، ناشی از پرستش یک نهاد باشد ( وی علت شکستگی کنفرانس را پرستش روح امپراتوری مرده روم توسط امپراتور خسوم می داند)<sup>۳۰</sup> علت شکستگی را غالباً می توان غرور خلاقیت به هنگام سرمستی از باده پیروزی دانست . « قصاص » خلاقیت نیز به شکستگی می انجامد - از بین رفتن انعطاف ، درماندگی و خود پرستی پی آمد پیروزی یک تلاش خلاق است . توین بی با عاریت گرفتن عباراتی برجسته از تراژدی و حماسه های کهن یونان Koros , hybis , ate , از جنون

مرگباری سخن می گوید که جامعه را به سوی سرنوشت محتومش می راند. توین بی هشدار می دهد که لحظه شکستگی معنوی در تکامل تمدن را فقط می توان طی قرون تعیین کرد و آیندگان ممکن است در تعریف این لحظه اختلاف نظر داشته باشند. بدون شك این امر به او آزادی بیشتری می دهد. تمامی مواردی که توین بی به عنوان نمونه تلاشی ذکر می کند، تعریف حقایق است تا با نظریه خیالی اش سازگار شود.

او می گوید شکستگی در تقدیر ازلی همه جوامع نیست، بلکه نتیجه اشتباه افرادی است که در انتخاب آزادند. اما تمامی جوامع موجود جهان از مرحله شکستگی گذشته اند. فقط در مورد یکی از آنها جای تردید است.

شکستگی به تلاشی تمدن می انجامد. نشانه تلاشی تمدن چیست؟ نشانه آن به گمان توین بی این است که اقلیت خلاق که از واکنش درقبال چالش درمانده شده - تأثیر «سحر آمیز» خود را بر اکثریت غیر خلاق از دست می دهد و سلطه خود را تنها بازور حفظ می کند، نیروی حیاتیست مستهلك می شود، از «اقلیت خلاق» بودن باز می ایستد و «اقلیت غالب» می شود. توده ها دیگر با طیب خاطر تسلیم این اقلیت نمی شوند و علیه آن سر به شورش برمی دارند. بدین سان، تمدن وحدت پیشین خود را ازدست می دهد، دچار نفاق می شود و «پرولتاریا» ظهور می کند.

توین بی که عادت دارد معانی غیر عادی و مبهم به کلمات بدهد (زیرا این کار مقایسه های دلخواهش را آسان می کند) کلمه پرولتاریا

را در معنای امروزیش و یا در معنای باستانی آن استعمال نمی‌کند. او واژه پرولتاریا را به معنای گروه یا عنصری به کار می‌برد که در «درون» جامعه‌ای خاص هست، اما از آن این جامعه نیست - بعلاوه همه نافرمایان، تمامی کسانی که متفاوت می‌اندیشند و تمامی یاغیان را در بر می‌گیرد. او بر معنی روانی تعریف خود از واژه «پرولتاریا» تأکید خاصی دارد - توین بی کسانی را که احساس می‌کنند به جامعه‌یی که فقط جسماً با آن پیوند دارند متعلق نیستند، پرولتر قلمداد می‌کند.<sup>۲۱</sup> خصلت عمده پرولتاریا نارضایی و حس محرومیت از منزلت اجتماعی است.

توین بی، «پرولتاریای درونی» را که در یک جامعه خاص زندگی می‌کند، از «پرولتاریای بیرونی» که در خارج آن است ولی در حوزه «پرتوفشانی» آن قرار دارد از هم متمایز می‌کند. جوامع برابر که در حوزه پرتوفشانی یک تمدن معین قرار دارند، فقط در حالت رشد، تحت نفوذ معنوی آن تمدن قرار می‌گیرند. به مجرد آغاز زوال، تمدن جاذبه خود را از دست می‌دهد و بربرها با آن به دشمنی برمی‌خیزند و «پرولتاریای بیرونی» را پدید می‌آورند. این تعاریف استاد توین بی را نمی‌توان فقط بازی با کلمه یا گنجاندن محتوای جدید در مفاهیم قدیم دانست. هدف از این شعبده - بازی لفظی با اصطلاح پرولتاریا حمله به طبقه عمده تولیدکنندگان جامعه جدید یعنی طبقه‌یی است که آفریننده ارزش‌ها است و آینده به آن تعلق دارد. پرولتاریا مقوله‌یی اجتماعی است که تعریف آن روشن است و بخشی از شکل بندی اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داری به شمار



می آید ، در جامعه سوسیالیستی ، این طبقه صاحب ثروت جامعه می شود و دیگر پرولتر نخواهد ماند . توین بی واقعیت تاریخ را نفی می کند و پرولتاریا را مقوله بی جاوید به شمار می آورد و آن را با تمام نیرو های درونی و بیرونی که دشمن طبقه حاکم جامعه اند همانند می داند . از این تردستی تنها يك نتیجه منطقی می توان گرفت . توین بی می کوشد این فکر را در اذهان بورژوازی پدید آورد که حمله پرولتاریا به جامعه و تمدن ، قرن ها است ادامه دارد و پدیده تازه ای نیست . او بدین سان باعث تسلی خاطر ترس خورده بورژوازی می شود . توین بی می گوید ، این تهاجم ها هر چند در لحظاتی طبقه حاکم را در معرض خطر قرار داده ، اما هرگز به نتیجه نرسیده است . به گمان توین بی درس های تاریخ می تواند این اطمینان را به جامعه بورژوازی بدهد که « تمدن غرب » پاینده است . توین بی به جای آیین علمی دایر بر استقرار نظامی نوین به جای نظام میرنده سرمایه - داری نظریه غلط « پرولتاریای همیشه ناراضی » را مطرح می کند .

دوره رشد ، زمان وحدت داخلی و هماهنگی است ، اما دوره تلاشی زمان جدایی و هنگامه مبارزات داخلی و برخوردهای خارجی است . جدایی علاوه بر « جسم » تمدن بر « روح » آن هم اثر می گذارد و پویش خود مختاری متوقف می شود . در دوره رشد اقلیت خلاق می تواند تصمیم هایی بگیرد که جامعه را به سطح بالاتری می کشاند ، لیکن در دوره تلاشی تنها می تواند زوال گریز ناپذیر را عقب بیندازد . جامعه در مسیر تلاشی خود می تواند دوره های رفاه و رونق

داشته باشد ، اما این ادوار کم عمر و گذرا هستند و فقط سرعت زوال را کند می کند . نخستین مرحله پویش تلاشی « زمان مصائب » یعنی جنگهای مهلك میان ملت های يك تمدن ، جنگ باجوامع دیگر و انقلاب ها و جنگ های داخلی است . « زمان مصائب » ممکن است چند قرن ( طبق محاسبه او معمولا ۴۰۰ سال ) به طول انجامد . زمان مصائب غالباً توسط فاتحی ( که از درون یا بیرون تمدن ظهور میکند فرجام می یابد . او با قوه قهر ، تمام کشورهای تابع تمدن مورد نظر را سرکوب می کند و « دولت جهانی » به وجود می آورد که در آن صلحی جهانی برقرار می شود ، مانند « دولت عثمانی » ، « دولت مغول » ، و « دولت روم » . اما این صلحی است که قهراً تحمیل شده و در سایه چنین صلحی ، جوهر معنوی تمدن از آزادی تکامل برخوردار نیست . کلیسا محتوای معنوی خود را از دست می دهد و بدین سان عصر « دولت جهانی » و « صلح جهانی » حتی اگر ظاهراً سعادت مند هم باشد ، بخشی از دوران زوال می شود و نیاز های معنوی مردم را ارضا نمی کند . از دیدگاه توین بی تلاشی ، دوره جدایی و یا دوره بیماری روح جامعه و روح انسان است .

تلاشی به صورت انحطاط معنوی ، مستی ، گناهکاری ، بدبینی ، « لبریز شدن » جامعه و ابتدال و « بربر شدن » هنر جلوه گر می شود . در این عصر مردان بزرگ یعنی شخصیت های خلاق از فعالیت نمی ایستند بلکه وقف رستگاری جامعه محتضر می شوند ؛ مردان بزرگ نقش « منجی » می یابند . در این شرایط دستگاههای فلسفی جدیدی پدید می آید . برخی از « منجیان » رستگاری را در بازگشت به زمان قدیم

می‌داند ( توین بی خود این گرایش را « کهن گرایی » می‌نامد) و برخی دیگر در جهش به آینده نامعلوم ( به قول توین بی آینده گرایی ) و برخی نیز در « وا گذاشتن » یعنی گریز از واقعیت . به هر حال هیچ يك از این راه ها ، راه خروج از بن بست تلاشی نیست . توین بی معتقد است که تنها راه ، «عروج» یعنی انتقال هدف ها و ارزش ها به عرش خداوند است . به عبارت دیگر راه رستگاری در باز آفرینی و پی‌ریزی يك کلیسای جدید است ( که باز توسط شخصیت خلاق و مریدان او پی‌ریزی می‌شود ) . بدین سان کلیسای جهانی به جای دولت جهانی پدید می‌آید . اما این پایان تمدن کهنه است و آغاز تمدن نوین . کلیسای جهانی ابتدا بر پرولتاریای درونی و پرولتاریای بیرونی که در تمدن در حال انحطاط رخنه می‌کند ، فرمانروایی معنوی می‌یابد ، سپس اذهان اقلیت حاکم را تسخیر می‌کند و گروه های مسلح پرولتاریای بیرونی دولت جهانی را متلاشی می‌کند . در این هنگام دوران فترت سر می‌رسد و پس از آن دور تکاملی تمدنی جدید که خویشاوند تمدن قدیم است آغاز می‌شود . این تمدن جدید بر مبنای دینی جدید که نوعی حلقهٔ رابط میان تمدن کهنه و نو است قرار دارد .

در این مفهوم از تلاشی، تاریخ امپراتوری روم و پیدایش مسیحیت سرآغاز تاریخ بشمار آمده است ، و این سرآغاز البته به شیوه های صرفاً ایده‌آلیستی و ذهنی تفسیر شده است .

توین بی در بحث خود در بارهٔ دوران فترت بین تمدن های هلنی و مسیحیت غرب ، نفوذ بربرها را ( همان که خود پرولتاریای بیرونی می‌نامد ) بر جامعهٔ جدید غرب مطلقاً نفی می‌کند . او به ما اطمینان

می‌دهد که تمدن جدید منحصرأ برشالوده کلیسای غرب که عناصر باارزشی از فرهنگ هلنی را در بطن خود فراهم آورده ، بنا شده‌است، و بدین ترتیب مسأله غامض نقش عناصر رومی و عناصر بربر را در آفرینش اروپای قرون وسطی در یک چشم بهم زدن و به روش دین یاران حل می‌کند .

روشن است که انسجام طرح توین بی در باره همزمانی و یکسانی تکامل تمدن ها ، با قبول مفهوم تمدن های خویشاوند از دست می‌رود ( و خودش هم این را می‌پذیرد ) . برخی تمدن ها بر حسب تسلسل وراثتی درجه بندی می‌شوند و میراث تمدن های پیشین در تکامل جوامع «خویشاوند» نقشی تعیین کننده دارد. بدین گونه طرح «منسوخ» تکامل پیشرونده ، رفته رفته مقام واقعی خویش را باز می‌یابد . هرچه در مطالعه « بررسی تاریخ » جلوتر رویم ، متوجه می‌شویم که بازگشت به فکر تکامل پیشرونده ، گریز ناپذیرتر می‌شود .

توین بی بارها می‌گوید که تمام تمدن ها از « لحاظ فلسفی » باهم برابرند و تمدن امروزی غرب را از سایر تمدن ها متمایز نمی‌داند . اما در عمل ، تمدن امروزی غرب جای بس مهمی در کتاب او اشغال می‌کند . کلماتی مبهم چون شکستگی ، تلاشی و نظایر آن ، برای حل مسئله‌یی که اشپنگلر با حدتی خاص مطرح کرده بود ، یعنی مسئله « انحطاط غرب » ، لازم بود .

یکی از عقاید اصلی کتاب مقدس راجع به « قوم برگزیده » است



( و چنان که گفتیم ، کتاب مقدس تا پایان کار در فلسفه توین بی ، نقشی مهم دارد ) . پروردگار با قوم برگزیده میثاق می بنماید ، خوب و بد اعمالشان را پاداش می دهد ، از نابودی نجاتشان می بخشد و سرانجام وعده می دهد که ایشان را بر سایر اقوام چیره گرداند . این عقیده عمیقاً در مغز توین بی نقش بسته و کتاب مقدس او ( اگر بشود اثر اصلی او را بدین نام خواند ) در اصل راجع به سرنوشت قوم برگزیده نیست ، بلکه به « تمدن برگزیده » می پردازد .

به زعم توین بی اکنون پنج تمدن وجود دارد : تمدن مسیحی غربی ، تمدن مسیحی ارتودوکس شرقی با شعبه روسی ( او هنوز هم اتحاد شوروی را به این نام می خواند ) ، تمدن اسلامی ، تمدن هند ، و تمدن خاور دور ( شامل چین ، کره و ژاپن ) . او می گوید که چهار تمدن از این مجموعه مرحله شکستگی را پشت سر گذاشته اند و دستخوش تلاشی هستند یا دارند جذب تمدن مسیحی غربی می شوند . تمدن غرب تنها تمدنی است که هنوز از پرتو الهی نیروی خلاق برخوردار است . این تمدن اکنون در کدام مرحله است ؟

موضع توین بی در برابر این سؤال مشخص نیست . گاه می پندارد که تمدن غرب هنوز در مرحله رشد است و شکستگی بر آن عارض نشده ، و گاه می پندارد که این تمدن دوران شکستگی را پشت سر گذاشته و اکنون در مرحله تلاشی است .<sup>۲۲</sup> توین بی زمان آغاز تمدن مسیحی غرب را ( که خویشاوند تمدن هلنی است ) ، قرن هفتم می داند و حکومت مذهبی پاپ گره گوار هفتم را نقطه اوج این تمدن می انگارد . به گمان او در آن زمان دنیای غرب ، واحدی هماهنگ

و هم‌صدا بود ، قدرت کلیسا در ارادهٔ پاپ متمرکز بود و قدرت های سیاسی محلی به امیران گوناگون تفویض شده بود . اما از پی این دوران خوش ( که فقط در اذهان مصلحین Cluny در قرون دهم و یازدهم میلادی وجود داشت ) ، وقایعی رخ داد که نمایشگر تمام نشانه های شکستگی ، طبق تعریف توین بی ، است . او حتی تاریخ دقیق ، یعنی سنهٔ ۱۰۷۵ میلادی را ذکر می کند . در این سال پاپ گره گوار هفتم ، بار دیگر به جای قدرت معنوی به قدرت شمشیر رو آورد و آن بنای هماهنگی را که خود برافراشته بود ، واژگون کرد . گره گوار سرمست از پیروزی ، به منظور تفویض حکومت به اسقف‌ها جنگی را آغاز کرد که پی آمده های آن برای تمدن غربی فاجعه آمیز بود . توین بی برخی از این پی آمده ها را برمی شمرد : جنگ پاپ علیه هوهن استوفن‌ها Hohenstoufens ، تراژدی آناین Anagne ، اشغال آوینیون Avignon ، تجزیهٔ گستردهٔ سرزمین های تحت سلطهٔ پاپ ، بروز الحاد و شرک در واتیکان (برای رخنهٔ فرهنگ جدید رنسانس که مبتنی بر فرهنگ الحاد آمیز جهان باستان بود در این نهاد ) ، اصلاح طلبی ، ضد اصلاح طلبی ...\*

\* مقصود توین بی از ضد اصلاح طلبی ، آن دسته از وقایع تاریخ اروپای غربی است که طی آن ها پاپ های روم علیه پادشاهان آلمانی و فرانسوی جنگیدند . پاپ ها شکست خوردند و واتیکان رو به انحطاط گذاشت . این وقایع مشتمل است بر آغاز جنبش ضد کاتولیک قرن شانزدهم ، که تا حد زیادی نمایشگر رشد آگاهی طبقاتی در عناصر جدید اجتماعی ، از جمله بورژوازی بود ، و همچنین مقاومت کلیسای کاتولیک در برابر اصلاح طلبی .

رسانس ، اصلاح طلبی ( « به اصطلاح اصلاح طلبی » ) و عصر  
روشنگری که به سرخوردگی و بد بینی « مفیستوفلسی » آلوده بود ،  
همگی مورد نفرت توین بی هستند ، زیرا سبب شدند که تمدن غربی  
از مبانی و سرچشمه های مسیحی خود دور و دورتر افتد . به نظر توین بی  
نشانه های شکستگی ، در پایان قرن هفدهم بارزتر است . مردم غرب ،  
فرسوده از جنگ های دینی ، از هرچه رنگ دین دارد ، روی گردان  
می شدند و جهان بینی نو ، اخلاق نو ، و هنجار های رفتاری نو ، که  
با نظایر مسیحی خود تفاوت کیفی داشت ، پدید می آوردند . تمدن  
غرب که راه تکنولوژی و جستجوی نعمات مادی را در پیش گرفته  
بود ، محتوای الهی اش را از دست می داد و به این ترتیب نمی توانست  
نیازهای معنوی انسان را ارضا کند . توین بی از جامعه کنونی غرب  
با صفت « سابقاً مسیحی » و یا « مردم غربی که زمانی مسیحی بودند »<sup>۳۳</sup>  
و از انسان غربی با عنوان « انسان بعد از مسیحیت » یاد می کند . در  
نظر او انقلاب فرانسه ، سر آغاز دوران آشفتگی و جنگ های داخلی  
است و بحران این دوران بر اثر « دموکراسی » و « صنعتی شدن » تشدید  
شده بود .

او در تمدن کنونی غرب ، بویژه در مرحله یی که آن را « زمان  
مصائب » می نامد ، نشانه های بارز تلاشی می بیند ،<sup>۳۴</sup> و در این خصوص  
بر این عقیده است که تمدن غرب زمانی دراز در این جهت راه پیموده  
و اینک در آستانه تاسیس « دولت جهانی » است . او در این تمدن  
نشانه های زوال ، از قبیل اختلافات داخلی ، ظهور اقلیت حاکم و  
پرولتاریای درونی و بیرونی می بیند . توین بی به نشانه هایی از

شکستگی ، چون انحطاط کلیسا و نبودن یگانگی اجتماعی که ارزشمندترین میراث تمدن غرب می‌داند ، توجهی خاص دارد . و به انحطاط هنر<sup>۳۵</sup> که نشانه‌های آن را فقدان سبک ، گرته برداری بیهوده از اشکال غریب و وحشی و تمایل به باستان گرایی یا آینده گرایی می‌داند ، اشاره می‌کند .

توین بی اوج تمدن غرب را در تصویر آرمانی « فعالیت خلاق » دولت قرون وسطایی پاپ می‌بیند و نسبت به نیروهای حاکم دنیای غرب - یعنی صنعت گرایی و دموکراسی - بی‌اعتماد است . به اعتقاد او صنعت گرایی باعث نا انسانی شدن کارگران می‌شود و آن‌ها را یا به ماشین تبدیل می‌کند و یا چون زباله های بی‌مصرف به کناری می‌افکند و رهبران جامعه را به افرادی مبتذل که در تمام عرصه های معنوی عامی شده‌اند ، تبدیل می‌کند . صنعت گرایی ایمان به پروردگار را از میان می‌برد و به جای آن حرص به مال اندوزی را می‌نشانند . دموکراسی هم به انحراف و انحطاط معنوی می‌انجامد . به گمان او اگر فرهنگ در دسترس توده های مردم قرار گیرد ، منحط و وحشی می‌شود . در اثر توین بی نمونه های فرهنگ رو به زوال و فاسد کم نیست . او می‌گوید در حال حاضر فرهنگ چون کالایی کم بها به توده های مردم فروخته می‌شود ، توده هایی که طعم « روشنگری » را چشیده‌اند ، و کتاب ها ، روزنامه ها ، فیلم ها ، برنامه های رادیویی و ... مبتذل مصرف می‌کنند .

با اینهمه توین بی مکرراً از چیزهایی چون « آزادی » ، « دموکراسی » و « روش زندگی غربی » ، تحت عنوان گنج‌های شایان حراست ، یاد



می‌کند. به زعم او تمدن غرب، به هر حال، برخی ارزش‌های دیرپا را از نیای مسیحی خود به ارث برده است. او درست‌ایش تمدن غرب عباراتی ریاکارانه تکرار می‌کند، و می‌گوید که این تمدن حقوق مقدس فرد، ارزش مطلق فرد، و «فلسفه آزادی» را، همچون جزء جدا نشدنی وجود خود، به رسمیت می‌شناسد. اصل مقدس مالکیت خصوصی، که با هر امر پسندیده نظام اجتماعی غرب پیوند تنگاتنگ دارد، نیز در ذات این تمدن است. توین‌بی معتقد است که اصول «عدالت» و «اعتدال» اجزاء تفکیک‌ناپذیر سیاست غرب است، گرچه اذعان دارد که این کلمات مدتهاست معنی خود را از دست داده‌اند. او می‌گوید دموکراسی اینک شعار اجباری هر «کیمیاگر خودخواه دنیای سیاست» شده است، و دموکراسی امروزی غرب صرفاً حجابی است برای پوشاندن «ناسازگاری میان آزادی و برابری». و در مورد شعار «برادری» معتقد است که این کار فقط از عهد مسیحیت برمی‌آید. توین‌بی، برخلاف منتقدان خود، در مورد فاشیسم فقط ایتالیا و آلمان را نکوهش نمی‌کند، بلکه روی سرزنش وی با تمامی تمدن غرب است و از این لحاظ نسبت به منتقدان خود، واقع‌بین‌تر است. اما او از جواب به این مسئله سر باز می‌زند که «کدام نیروهای غالب بر تمدن نوین غرب آن را به سوی ایجاد دولت جهانی غربی (کلیسایی) و کدام نیرو آن را به سمت انهدام می‌کشاند؟».

توین‌بی به هنگام اعلام حکم مرگ تمام تمدن‌های دیگر از دست و دل‌بازی و اعتماد به نفس برخوردار است (بیهوده نیست که

یکی از منتقدان به او لقب «گورکن تمدن ها» داده ) ، اما وقتی پای سرنوشت تمدن غرب به میان می آید ، مردد و دستپاچه می شود ، زیرا در نظر او این آخرین تمدنی است که هنوز پرتو الهی نیروی خلاق را در خود حفظ کرده . بنابراین انهدام آن فاجعه‌ی جهانی و به منزله نابودی سراپای نقشه الهی تاریخ است .

توین بی میان بیم و امید سرگردان است . به اعتقاد او تمدن غرب ( و همراه با آن تمام تاریخ جهان ) با بحران عمیقی روبروست و «ساعت یازدهم» \* اش فرا رسیده . ولی او ایمان به رحمت پروردگار را از دست نمی دهد .

تمام تمدن های شناخته شده ، یا از میان رفته اند و یا به سوی نابودی می شتابند ، اما این نابودی اجتناب ناپذیر نیست و فقط در نتیجه خطا های مرگبار برخی افراد رخ می دهد و می توان با اقدام بخردانه سایر افراد از آن جلوگیری کرد . آیا یک هیلدر براند Hilder brand جدید نمی تواند خطا های مرگبار هیلدر براند قدیم ( پاپ گره گوار هفتم ) را جبران کند ؟ مسئله مهمی که برای تمدن معاصر غرب در راه رشد به سوی تمدن جهانی مطرح است ، از دست رفتن اصول اخلاقی آن است . بنابراین می توان آن را با رنسانس دینی درمان کرد . او می گوید « ما می توانیم و باید دعا کنیم که خداوند مهلتی را که برای اجرای حکم مرگ جامعه ما قائل شده تمدید کند و چنانچه باروحی تائب ودلی شکسته به درگاه او روی آوریم (مزمور

\* مقصود ساعتی است که تنها در آن می توان به نجات امری همت کرد .

تمدن غرب را باید از کدام خطرها رهاوند ؟ توین بی معتقد است که تمدن غرب ، علاوه بر بحران داخلی عمیقی که ناشی از نابودی اصول کلیسایی است ، از خارج یعنی از جانب بقیه جهان نیز تهدید می شود . « جهان و غرب » عنوان یکی از سخنرانی های او در بی . بی . سی . B. B. C. بود که بعداً به صورت کتاب چاپ شد . ۳۷ توین بی در این سخنرانی و چند مقاله دیگر که در مجلات امریکایی در اواخر سال ۱۹۵۳ چاپ شد ، سعی کرد روابط میان غرب و بقیه جهان را به صورت جنگی دایمی تصویر کند : در آغاز ممالک « غیر غربی » به غرب حمله کردند ، سپس غرب طی چهار قرن گذشته با استفاده از برتری فنی ، در برابر ممالک غیر غربی ( از جمله روسیه ) نقش مهاجم به خود گرفت . روسیه و برخی از ممالک غیر غربی ، برای دفاع از خود ، ناگزیر شدند برخی فنون غربی ، بویژه فنون جنگی را بپذیرند و به همراه آن برخی عناصر فرهنگ غربی را نیز بپذیرا شوند .

توین بی اطمینان می دهد که اینک موقعیت فرق کرده است : غرب باید در برابر روسیه و بقیه جهان از خود دفاع کند . او می گوید : « اکثریت غیر غربی بشریت ، بار دیگر دست هجوم به سوی دژ غربی ما دراز کرده است . » بدین گونه توین بی هم همان ادعاهای پوچی را تکرار می کند که تبلیغاتچی های امپریالیسم در دفاع از سیاست تهاجمی بورژوازی غرب عنوان می کنند و این سیاست را مقابله

با سیاست تهاجمی شرق بشمار می آورند . توین بی می گوید غرب اکنون با دشمنی جدید و بس خطرناک روبروست که مبانی تمدن غرب و روش زندگی غربی را تهدید می کند . این دشمن از همه دشمنان پیشین خطرناکتر است ، زیرا سلاحی ایدئولوژیک با قدرتی سهمناک در اختیار دارد . این سلاح ایدئولوژیک ، «جامعه بی طبقه» است . مبارزه میان شرق و غرب از عرصه جنگ به عرصه ایدئولوژیک منتقل می شود . توین بی اعتراف می کند که در این عرصه شرق اکنون برتری دارد و غرب از هیچ قدرت ایدئولوژیک که بتواند در برابر «جامعه بی طبقه» ایستادگی کند - برخوردار نیست .

توین بی «جامعه بی طبقه» را چگونه تصویر می کند ؟ به نظر او این ایدئولوژی چیزی شبیه دین یا بدعت دینی است که منشاء غربی دارد و توسط کشیشان رافضی بزرگ غربی ، یعنی مارکس و انگلس آفریده شده است . علت پیدایش این ایدئولوژی آن است که غرب نتوانسته اصول مسیحی خاص خویش را ، برای حل مشکلات اجتماعی - اقتصادی حفظ کند . به این لحاظ توین بی «جامعه بی طبقه» را «ساخته وجدان های بیقرار غربی» می داند.<sup>۳۸</sup> و اذعان دارد که «جامعه بی طبقه» ، به صورت دادخواستی علیه شیوه زندگی غربی و اسلحه بی نیرومند برای مقابله با تمام اصول تمدن غربی درآمده است و هم اکنون به صورت بزرگترین خطری است که تمدن غرب را از بیرون و درون تهدید می کند .

او می گوید عمده ترین گرایش «جامعه بی طبقه» در حال حاضر ، دشمنی آن با تمدن غرب است ، چنان که می کوشد شالوده های این تمدن



را از بیخ بر کند . این امر «جامعه‌بی‌طبقه» را به صورت سلاحی هولناک  
دردست نیروهای ضد غربی در آورده است .  
توین بی می‌پذیرد که این ایدئولوژی برای پرولتاریای «خارجی»  
و «داخلی» تمدن غرب جاذبه‌ای بسیار نیرومند دارد . ( او تمام  
خلق های مستعمره و نیمه مستعمره جهان را پرولتاریای خارجی جهان  
غرب به‌شمار می‌آورد . ) فلسفه «جامعه‌بی‌طبقه» می‌تواند جانشین دین شود  
( البته بی‌درنگت اضافه می‌کند که این جانشینی امری موقتی است ) .  
این فلسفه روشنفکران را نیز به سوی خود می‌کشاند ، زیرا آرمان های  
والایی چون صلح و برابری را تبلیغ می‌کند ، و آرمانگرایانی که  
می‌کوشند به هدف های فوق فردی خود دست یابند ، نیز مجذوب  
آن می‌شوند . ولی بدتر از همه این که «محرومان» همه کشورهای  
شرق و غرب را نیز به سوی خود می‌کشاند . توین بی با وزارت  
خارجة امریکا و سازمان ناتو هم صدا می‌شود و می‌گوید که روسیه  
شوروی می‌کوشد با تمام وسایل ممکن «جامعه بی‌طبقه» را در سراسر  
جهان مستقر کند . او می‌گوید که این هدف مهمترین جزم فلسفه مذکور  
است .<sup>۲۹</sup> بعلاوه او معتقد است که تبلیغات این مکتب « ثابت کرده  
است که برای روسیه سلاحی بس مؤثر است و در واقع نیرومندترین  
سلاح مادی است که تا کنون دردست داشته است . »  
او می‌گوید روسیه نمی‌تواند به خودی خود این جزم ها را رها  
کند . اما شرایط عینی ممکن است این کشور را از عملی کردن این جزم  
باز دارد . در حال حاضر روسیه سرگرم مسائل داخلی خود بویژه امور  
اقتصادی است . از این رو به صلح نیازمند است . توین بی این مرحله

را به عنوان دوره کنار گذاردن موقتی « تجاوز جامعه بی طبقه » بشمار می آورد و امکان ادامه این وضع را مورد تردید قرار می دهد. او می گوید با تمام نیروی خود « دسیسه های » خیالی اتحاد شوروی را به سنت های تاریخی روسیه تزاری ، توسعه دولت مسکوی [ نام پیشین روسیه ] و نظریه « روم سوم » پیوند دهد.

توین بی از کوتاه فکری رهبران جهان غرب رنج می برد. او می گوید در حالی که « جامعه بی طبقه » به توده های محروم جهان نان وعده می دهد ، تمدن غرب هنوز آنان را سنگسار می کند.

توین بی تقسیم جهان غرب را به چهل کشور مستقل نیز نادرست می داند و آنرا نقطه ضعفی برای تمدن غرب بشمار می آورد. او می گوید در حالی که « امپراتوری غول آسای سرخ » با تمدن غرب درستیز است این تفرقه زیانبار است. از این رو مبرم ترین وظیفه غرب را اتحاد سیاسی کشورهای غربی می داند. ترس از دشمن مشترک باید کشورهای غربی را به اتحاد سیاسی وادارد. \*

توین بی پیشنهاد می کند که همه کشورهای غربی زیر لوای يك دولت واحد قرار گیرند.

در این جا بار دیگر هدف های واقعی توین بی تا اندازه بی آشکار می شود. پرده ای که از عقاید برگرفته از تمدن سومری ، اساطیر کتاب مقدس و فلسفه یونانی - رومی تشکیل شده ، اندکی به کنار می رود

\* توین بی این فکرها را در جلد های نخستین « بررسی تاریخ » عنوان می کند و در « جهان و غرب » بر آنها تأکید می ورزد. اما در جلد نهم « بررسی تاریخ » در فصل « دورنمای تمدن غرب » به طرز روشن تری مطرح شان می کند.

و معلوم می‌شود که ارائه انبوه حقایق تاریخی و تحریف جلوه‌های واقعیت فقط يك هدف دارد: توجیه سیاست امپریالیستی قدرت‌های غربی و مبارزه آنها با ایدئولوژی . . . پرولتاریا، به کمک شیوه‌های شبه علمی، ایجاد دولتی متحد از تمام کشورهای غرب، سخت مورد حمایت امپریالیست‌های ایالات متحد است. زیرا تسلط آنان بر تمامی اروپا، امریکای لاتین و ممالک مستعمره و مستقل آفریقا و آسیا را ممکن می‌کند. روشن است که این انحصارگران باید از توین بی‌که توانسته است در فلسفه تاریخ خود مبنایی برای فکر «اتحاد غرب» پیدا کند، و برای این منظور استعداد علمی خود را زیرکانه به کار گرفته و کاسبکاران شیکاگو و نیویورک را شیفته خود کرده، سپاسگزار باشند.

به نظر توین بی این مهم نیست که چه کشوری جامعه غرب را هدایت کند. فرانسه و انگلیس، قدرت‌های بزرگ سابق، در برابر ابردولتی چون ایالات متحد، پس نشسته‌اند. توین بی می‌گوید امریکا، به تنهایی می‌تواند جهان غرب را در برابر هجوم کمونیسم حمایت کند و بدون دفاع این کشور، جهان غرب محکوم به فنا است.

توین بی در توضیحات خود، از طرح برخی مسائل می‌پرهیزد و برخی دیگر را تحریف می‌کند. البته او نمی‌خواهد بپذیرد که هدف وحدت غرب، تهاجمی است نه تدافعی. او ادعا می‌کند که وحدت نظامی و سیاسی غرب به منظور دفاع در برابر هجوم شرق، برای حفظ صلح لازم و ضروری است، و بدین سان با تبلیغاتچی‌های وزارت خارجه امریکا و انگلیس هم‌آواز می‌شود. او اصرار می‌ورزد



که وضعیت اضطراری کنسونی کوتاه مدت نیست ، و مدت درازی طول خواهد کشید . غرب باید متحد شود ، خود را مسلح کند و از مرزهای خویش در برابر تجاوز دفاع کند . در این مرزها تا مدت ها خونریزی ادامه خواهد داشت . اما مرزهای غرب کدامند ؟ توین بی برخی از کرانه های غرب را نام می برد : کره ، مالایا ، هند ، و چین ... خلاصه بگویم این « دفاع » به هیچ وجه باتهاجم فرقی ندارد ، بلکه سرپوشی است برای تدارکات هجوم و خود هجوم .

با این حال توین بی انتظار دارد مرزهای غرب ، به نحوی صلح آمیز گسترش یابد . آن دسته از ممالک غیر غربی که زیر نفوذ غرب هستند و برای پذیرش « دموکراسی » و سایر « ارزش های غربی » به حد کافی رشد کرده اند ، باید تدریجاً به غرب بپیوندند . پیشاهنگ این کشورها که توین بی بدانها سخت علاقه مند است ، عبارت است از ترکیه و سایر ممالک خاور میانه . او امیدوار است که چین و هند نیز ، که تبلیغ مسیحیت در کشورشان می توانست نقش مهمی در تشویق وحدت آنها با غرب داشته باشد ، از سرمشق ترکیه و نظایرش پیروی کنند . در این جا او به تجربه یسوعیان قرون شانزدهم و هفدهم اشاره می کند و معتقد است که اگر میان صومعه ها و واتیکان محافظه کار ، آن همه کشمکش نبود ، یسوعیان می توانستند کارهای بزرگی بکنند .

اکنون نگاهی بیفکنیم به روابطی که به نظر توین بی باید میان غرب متحد و وسیع و ممالک شرقی برقرار شود . او معتقد است که این دو ، می توانند همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند ، و به عنوان مثال روابط میان امپراتوری های روم و پارت را ذکر می کند .



ظاهراً « دور نمای » سیاست آتلانتیک و « پان ( دولت جهانی ) آمریکن » نمی‌توانست مسئله رسالت تاریخی تمدن غرب را چنانکه دلخواه توین بی بود ، حل کند . سخنرانی های او با لحنی بدبینانه پایان گرفت . نابودی قریب الوقوع تمدن غرب مضمون آخرین سخنرانی او بود . توین بی به شنوندگان خود هشدار داد که از پایان تمدن هلن ، و پایان امپراتوری جهانی روم که جای خود را به کلیسای جهانی دادند و زیر ضربات پرولتاریای خارجی منهدم شدند ، درس عبرت بگیرند . این سخنرانی بخشی از مطبوعات انگلیس را خشمزده کرد . اتهامات سختی که بر او وارد می‌کردند عبارت بود از : سست کردن پایه قدرت تمدن غرب و تسلیم بی‌قید و شرط فلسفی در برابر شرق . بعضی از محافظه‌کاران رهبری بی . بی . سی . را به خاطر این که به يك « دشمن داخلی » اجازه داده‌اند از تربیون ایشان استفاده کنند ، سرزنش کردند .<sup>۴۰</sup>

توین بی در جلد نهم اثر حجیم خویش بار دیگر مسئله ضرورت اتحاد دنیای غرب را ، به سرکردگی ایالات متحد برای دفاع در برابر تهاجم شرق مطرح می‌کند .

او در جلدهای آخر « بررسی تاریخ » به جای اصطلاح « جامعه غربی » مفهوم تازه « جامعه غربی شونده » را به کار می‌گیرد . مقصود او از این اصطلاح جامعه بی است که طرز زندگی غربی را پذیرفته است . او حتی خطر می‌کند و نام واقعی این جامعه ، یعنی « سرمایه داری » را عنوان می‌کند . به اعتقاد او بسیاری از مسائل جهانی جامعه غربی شونده

را می‌توان در چارچوب جامعه سرمایه داری حل کرد. بامردم مستعمرات می‌توان بر اساس روح انسانیت روابط برقرار کرد. ( سخن گفتن از روح انسانیت در این باره ، در حالی که هنوز زخم های مردم مستعمرات از گلوله ها و تازیانه های امریکا ، انگلیس و فرانسه التیام نیافته ، واقعاً بیشرمانه است . ) رشد عظیم تکنولوژی غرب می‌تواند مسئله توزیع عادلانه تر کالاها ، میان مردم را حل کند و به بهبود شرایط زندگی توده های مردم ، از جمله توده های دهقان ممالک مستعمره که در آستانه از گرسنگی مردن اند ، بیانجامد . اما همین دورنما خود توین بی را می‌ترساند . به نظر او رشد تکنولوژی باعث افزایش مداخله دولت و تنظیم امور اقتصادی توسط دولت می‌شود و این امر به زیان اقتصاد آزاد است . و بر « شوق به کار » بورژوازی ، که نیروی اصلی ترقیات فنی قرن نوزدهم بود ، اثری زیانبار دارد . او می‌ترسد که نیروی روحی بورژوازی از میان برود و رؤسای مؤسسات اقتصادی بیش از پیش به صورت « کارمند رسمی » و « خادم دولت » در آیند و مثل ماشین يك دولت بسیار سازمان یافته بشوند . چه چیزی باید جای این تضعیف روحیه را بگیرد ؟

به خیال توین بی خطور نمی‌کند که نیروی فزاینده و قدرت خلاق طبقه کارگر بتواند جای نیروی روحی بورژوازی را بگیرد . زیرا به زعم او ، آنان که « آدم ماشینی » سرمایه داران هستند ، فقط می‌توانند « آدم ماشینی » اتحادیه های کارگری و دولت باشند .

خطر دیگری که هست افزایش نرخ زاد و ولد « دهقانان » است و

این از توزیع عادلانه تر ثروت ناشی می‌شود ، « دهقانان » اکثریت جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند و حاصل افزایش سریع جمعیت آنان این است که بعضی کشورها ، اگر نه تمام جهان ، در خطر اضافه جمعیت هستند . ( در این جا توین بی از مالتوس گرایی نو ستایش می‌کند . )

سرانجام ، اگر بتوان پیروزمندانه از جنگ و مبارزه طبقاتی پرهیز کرد و حتی مسئله اضافه جمعیت را حل کرده ، باز هم مسئله فراغت ، حل نشده می‌ماند . وقت فراغت برای همه ایجاد می‌شود و استفاده از رادیو و تلویزیون ، به صورت نحوه بی‌معنی یکنواخت گذران وقت فراغت در خواهد آمد ( در این جا مبنای قضاوت عام توین بی ، نوع غربی محتویات رادیو و تلویزیون است . ) و بدین سان رادیو و تلویزیون سرگرمی های تهی از محتوای معنوی را به جای کار یکنواخت و مکانیکی قرار خواهند داد .

چشم انداز آینده تمدن غرب ، از دیدگاه توین بی بیشک سخت تیره و تار است ، بدتر از همه این که وحدت غرب که می‌بایست به رهبری ایالات متحد صورت بگیرد ، یعنی « دولت جهانی » آینده و « پان آمریکن » ، نمی‌تواند صلحی پایدار را تضمین کند . پاسخ های او به این پرسش صریح که آیا جنگ سوم جهانی در گیر خواهد شد ، به رغم خوش بینی آشکارش ، به این می‌ماند که برای پیش بینی وضع هوا بگوییم از دو حالت خارج نیست « یا باران خواهد بارید یا نخواهد بارید » این پاسخ مبهم به مسئله بی که تمام بشریت را مشوش می‌کند ، باز به سود کسانی است که در ادامه جنگ سرد منافع دارند .

هدف خوش بینی دروغین این پاسخ آن است که عالم نمایان بورژوا  
بدانند که خطر جنگ هنوز از میان نرفته و آنها که با تخفیف برخورد-  
های جهانی مخالف اند حق دارند پیوسته غرب را تشویق کنند که تا  
دندان مسلح شود .

توین بی برای گریز از تمام خطرات فقط يك راه می شناسد : آن  
نیروی روحی بی که مفری ندارد بایستی متوجه مسیحیت بشود . يك  
رسانس مسیحی می تواند تمام مسائلی که جهان با آن ها روبروست ،  
و از جمله مسئله اضافه جمعیت را ، حل کند . فقط مسیحیت می تواند  
ذهن ساده اندیش « توده های دهقان » را متوجه اصول مالتوس گرایی نو  
بکند . آن گاه روح انسان غربی متوجه هدف واقعی بشریت که ستایش  
پروردگار و پیوستن شادمانه انسان به خدا است ، خواهد شد . به نظر  
توین بی به این ترتیب برای مردان و زنان غربی که روحشان به سرایش  
سقوط غلتیده ، فرصتی پیش می آید که « سوسوی میرنده نوریزدانی »  
را دریابند .

اما اگر تمدن غرب از قبول اندرز توین بی سر باز زند و نتواند  
مسیحیت را احیا کند ، چه می شود ؟ توین بی هشدار می دهد که در آن  
هنگام تمدن غرب چندان در تهدید هرج و مرج نیست ، بلکه مسئله بی  
مهمتر تهدیدش می کنند : ازدست رفتن آزادی روح ، پیدایش دولت  
توتالیتر ، انحطاط عمیق اخلاق ، انحطاطی که به مراتب از آنچه در  
امپراتوری روم یا چین قرون وسطا دیده شده ، عمیقتر است - زیرا  
گروه جدید مسلط ، صاحب وسایل سرکوب و اعمال زور خواهد بود .



با این همه توین بی معتقد است که تمدن غرب بر تمامی موانع راه پیشرفت خویش فایق خواهد آمد و آینده درخشانی در پیش رو دارد. چشم اندازی که توین بی از آینده تمدن غرب نقش می‌زند، سخت خوش بینانه است.<sup>۴۱</sup> او در چندین مورد اظهار می‌دارد که هدف تمدن غرب، استقرار «پاکس اوکومینیکا» یعنی صلح جهانی است. تمدن غرب تمام ممالک جهان را کم و بیش تحت سلطه پرتو فشانی خود قرار داده و باید این پویش را کامل کند. در جهان امروز که هواپیما فاصله بین ممالک را از میان می‌برد و بمب اتم حیات زمین را تهدید می‌کند، لازم است که تمام مردم جهان متحد و یگانه شوند و خانواده‌ای واحد تشکیل دهند که زیر یک بام زندگی کنند. توین بی خواستار آن است که تمدن غرب گسترش یابد، و این گسترش به نحوی باشد که این تمدن به صورت دولت جهانی درآید و تمام کره زمین را بدون هیچ مرز و بندی دربرگیرد.<sup>۴۲</sup>

به نظر توین بی رسالت بزرگ تمدن غرب در همین است. وحدت نوع انسان باید بر شالوده اصول «غربی» آزادی و دموکراسی استوار باشد. اما این وحدت نباید به بهای تسخیر جهان به دست تمدن غرب حاصل شود. هدف تمدن غرب بسط قدرت خود در سراسر جهان نیست، غرب باید برای بنایی که در آن تمدن‌های مختلف، تمدنی واحد می‌شوند، «داربست» بسازد. غرب باید در این میانه، بهترین اجزای تمدن‌های دیگر را جذب کند و به جای تمدن غربی به تمدن جهانی تبدیل شود.

سرنوشت غرب این است : غرب در ضمن ساختن تاریخ خود ، مسئله عظیم بشریت را حل خواهد کرد و در این جریان ، تاریخ « ایالتی » غرب ، جذب تاریخ جهان خواهد شد . اینجا است که الهامات پیامبران توین بی آغاز می شود . این تمدن جهانی میراث خوار تمام فرهنگ هایی خواهد بود که درهم ادغام شده اند . در این تمدن میراث های سقراط ، افلاطون ، کنفوسیوس ، لائودزه ، پلوتینوس ، گئوتاما ، بودا ، مسیح ، زرتشت ، رسولان کتاب مقدس ، پتروس و پولوس ، آباء کلیسای شرقی ، سن اگوستین ، سن بنهدیکت ، سن کله مان ، اوری جنس ، ابن خلدون و بوسوئه در يك كل هماهنگ در هم ادغام می شوند . این يك فهرست عجیب است که به طرزی نامنتظره نام هایی چون لنین ، گاندی ، سون یات سن ، کرامول ، واشینگتن و مازینی بر آن افزوده شده . این فهرست که در آن قدیسان مسیحی شانه به شانه انقلابیون هستند ، نمونه بارز تاكتيك های نظریه پردازان بورژوازی امروزی است . اینان دیگر نمی توانند اندیشه های اولیانوف را نادیده بینگارند یا نفی کنند ، زیرا این اندیشه ها بیش از آن محبوب قشرهای طبقه کارگر ممالک سرمایه داری است که بتوان با آنها ستیز کرد . ایدئولوگ های بورژوا اکنون راه دیگری در پیش گرفته اند : اولیانوف را به عنوان متفکر و سیاستگری برجسته قبول دارند و حتی حاضرند او را یکی از کسانی بدانند که در خلق فرهنگ جهانی دست داشته است ، برای او بین سن آگوستین و کرامول جایی پیدا کرده اند ، و بدین گونه نقش يك رهبر بزرگ مردی را که بیانگر نیازها و آرزوهای توده های مردم بود به حداقل می رسانند . اندیشه های اولیانوف ، راه جامعه بی طبقه و خوشبختی واقعی انسان ها

را گشوده است . ترکیب این آئین که بازتاب منافع ملیون ها انسان است ، با تفلسف ایده آلیستی پلوتونیوس و آئین اطاعت از قدرتمندان که پولوس مقدس ( شخصی که در واقع وجود نداشت ) مبلغ آن بود ، قواعد زاهدانه طرفداران سن بنه دیکت واقعاً مسخره و توهین آمیز است .

دردنیای آینده توین بی ، حکومتی جهانی مبتنی بر همکاری جهانی پدید خواهد آمد ، ( ما قبلاً معنای سیاسی ایجاد دولت متحد را باز نمودیم ) ، حمل و نقل هوایی جای حمل و نقل دریایی را خواهد گرفت ، پایتخت جهان لندن یا نیویورک نخواهد بود بلکه در مرکز جمعیت جهان درجایی نزدیک بابل یا دره فرغانه قرار خواهد داشت ، در همان منطقه‌یی که به اعتقاد او نظام های بزرگ دینی و فلسفی هند ، چین ، ایران ، سوریه و یونان روزگاری باهم برخورد کرده اند .

برادری آینده توین بی باید بانوسازی اجتماعی همراه باشد : تمام تمدن ها به دست اقلیتی کوچک که بر گرده توده های دهقان ، سوار بود ، ایجاد شد . این توده ها از حیث تکامل همسطح انسان عصر نو سنگی بودند . اینک این توده ها دارند بیدار می شوند . در این بیدار سازی نقش عمده را انقلاب صنعتی انگلستان و انقلاب های فرانسه و روسیه ایفا کرده اند . یک و نیم میلیارد تن در خوابند ، ولی بیداری آنها فقط مستلزم زمان است . \* جامعه جدید باید اصول مالکیت خصوصی

\* آثار عمده توین بی پیش از درهم شکستن نظام استعماری نوشته شده اند .

و اقتصاد آزاد را با اصول سوسیالیسم درآمیزد. توین بی معتقد است که اروپای غربی می‌تواند نقش میانجی صلح بین دو آئین روسی و امریکایی ایفا کند.

هدفی که در پس این همه التقاط‌گرایی هست، چیست؟ چرا توین بی به جامعه‌بی در آینده می‌اندیشد که در آن گرگ و میش کنار هم زندگی می‌کنند و اصول مالکیت خصوصی و اصول سوسیالیسم باهم آشتی می‌کنند؟ پیشتر گفتیم که مدافعین جدید نظام اجتماعی غرب نمی‌توانند اهمیت سوسیالیسم علمی را ندیده بگیرند. بنا بر این وانمود می‌کنند که می‌توانند آرمان‌های مرفقی را بپذیرند، و بلافاصله با پذیرفتن آرمان‌های ارتجاعی در کنار آرمان‌های مرفقی، اهمیت اساسی آرمان‌های مرفقی را محو می‌کنند... ظاهراً این التقاط‌گرایی صورت‌کی‌بیش نیست و توین بی برای نمایش «بی‌طرفی» و ارسته‌وار خویش و در عین حال برای نمایش بی‌اهمیتی امور «دنسوی» در قبال ارزش‌های والای کلیسایی بدان نیاز دارد. او به این یاوه‌سرایی‌ها نیاز دارد تا به برخی چهره‌های بزرگ تاریخ در «زیارتگاه» \* جدید خود جایی حقیر بدهد و آنان را زیر سایه‌هاله‌ نورانی بنیانگذاران کلیسا یعنی قدیسان بگذارد و تحقیر کند.

چگونه به این جهان پر از شادکامی می‌توان دست یافت؟ توین بی به بورژوازی غرب توصیه می‌کند که خردمند و بزرگوار باشد. اندرز می‌دهد که شعارهای لیبرال منشانه آزادی، برابری و برادری را فراموش



نکند ( ولی خودش بارها از این کلمات بالحنی طنز آمیز یاد کرده است )  
و شایستگی اقوام غیر اروپایی را بپذیرد .  
توین بی توقع ندارد که این اقدامات نیم بند و سایر اصلاحات  
اعتدالی ( از قبیل وضع مالیات سنگین بر ثروت ، ملی کردن برخی  
صنایع اساسی ، کمک دولت به نادران ) که خود پیشنهاد می کند ،  
بتواند نظام رؤیائی او را به تحقق برساند و به این نتیجه می رسد که  
چنان جامعه بی فقط بر اثر معجزه پدید خواهد آمد و این معجزه فقط از  
کلیسا ساخته است . او می گوید یکی از دلایل « زندگی فانی زمینی »  
انسان این است که روح خود را برای زندگی آینده آماده کند ، نه این  
که نظام اجتماعی بهتری پدید آورد ( رجوع کنید به « تمدن دربوته  
آزمایش » ) . به گمان او مسئله چگونگی نظام اجتماعی امری فرعی  
و ثانوی است .

توین بی معتقد است که پایه واقعی جامعه نوین ، کلیسا است . جامعه  
جدید جهانی باید با سنگ خارای ایمان بنا شود ، نه با کلوخه های  
اقتصادیات .

بازگشت به مسیحیت معجزه بی است که می تواند انسان و به ویژه  
تمدن غرب را که از محتوای دینی خود تهی شده ، نجات دهد . کلیسا  
باید پایه ( یادست کم داربست ) جامعه نوین جهانی باشد .  
برای نوسازی بشریت از کدام ایمان باید مدد جست ؟ توین بی  
ادعان دارد که نظراتش در این باره دچار تحولاتی شده است . او در

شش جلد نخستین « بررسی تاریخ » و در مقالاتی که در آستانه جنگ جهانی دوم می نوشت ، نسبت به سایر « ادیان والا » احترام می گذاشت اما مسیحیت، یا بهتر بگوییم کاتولیسیسم را تنها ایمان واقعی می دانست. به نظر او با آنکه دنیای غرب گنجینه دینی اش را تاحدی از دست داده، اما ایمان قدیمی ، به شکل مسیحیت غربی ، ریشه هایی دارد که غالباً پنهان و نامرئی است و در روح مردم غرب عمیقاً ریشه دوانده و این او را به رستگاری امیدوار می کند . او امیدوار است که انسان آینده به سوی ایمان پدران ، به سوی کاتولیسیسم باز گردد و این بازگشت موجب طول عمر تمدن غرب خواهد شد ، زیرا به نظر او کاتولیسیسم استوارترین رکن تمدن غرب است .

وقتی توین بی می پذیرد که کلیسا در يك خط بی گسل صعودی تکامل می یابد و ربطی به سیر نزولی و شکستگی تمدن ندارد و اصولاً اوج دین را مسیحیت غربی می داند ، در واقع به طرح ظهور و سقوط تمدن ها که خود مطرح کرده است ، پشت می کند. در نقشه الهی تاریخ جهان ، « تمدن ها نقش پادوی کلیسا را بازی می کنند » .<sup>۳۳</sup> شکست و زوال تمدن ها ، در واقع مراحل پیشرفت آگاهی کلیسایی است . به عقیده او دین مسیحیت بر ویرانه های تمدن های سومری ، مصری ، سوری و رومی - یونانی قد برافراشت . بالاترین مرحله این دین در کاتولیسیسم رومی ظاهر شد ، بنا بر این گویا پس از پیدایش این مرحله دیگر لازم نیست که تمدن ها تحول یابند و ادیان دچار تغییر شوند. تمدن غرب و « امپراتوری جهانی » آینده ، مسیحیت را در سراسر گیتی گسترش خواهند داد ، همان گونه که تمدن هلنی و امپراتوری جهانی

روم آن را در سرتاسر کشورهای مدیترانه شایع کردند. توین بی انتظار دارد که دین مسیحی در طی این پویش، بر اثر پذیرش برخی عناصر فلسفه چینی و هندی غنی شود. توین بی درباره لزوم تجدید نظر در تحلیل‌های تاریخی می‌گوید: تاریخ غرب را باید بار دیگر از نقطه نظر نقش این تمدن در وحدت بخشیدن به جهان ارزیابی کرد. تاریخ اقتصادی و سیاسی را باید به کناری نهاد و ارجحیت مسیحیت را پذیرفت، چون فقط مسیحیت می‌تواند مایه رستگاری شود.<sup>۴۴</sup>

وقتی امپراتوری جهانی رسالت خود را به انجام رساند، جای خود را به «خدا سالاری» جهانی مسیحی، یا «جمهوری مسیحی» *Respublica Christiana* به سرکردگی پاپ می‌دهد. کلیسا به صورت سنتی خود، مسلح به نیزه مناسک دینی و سپر سلسله مراتب دینی و کلاه خود و اتیکان، از هر تمدن دیگر نیرومندتر است و پس از مرگ همه تمدن‌ها برجای خواهد ماند. قلمرو آینده خلیفه عیسا مسیح (یعنی پاپ) اگر تمام ملکوت آسمان نباشد، «لا اقل ولایتی از ملکوت خداوند» خواهد بود. و در اینجا، ازدیدگاه توین بی، تاریخ به خدا شناسی تبدیل می‌شود.

این مطالب را توین بی در سال ۱۹۴۰ نوشت. اما بعداً این فکر را که مسیحیت غربی تنها دین واقعی است، رها کرد و رفته رفته به این فکر رسید که تمام «ادیان والا»، چون مسیحیت، اسلام، هندوئیسم و بودیسم - طرق شناخت پروردگار و پیوستن به او، که هدف والای تاریخ جهان بشمار می‌رود، هستند.

توین بی نقشه تاریخ جهان را از نو طرح می‌زند. او سابقاً محتوای

اصلی تاریخ انسان را تاریخ تمدن ها می دانست . اما اینک می گوید که تمدن ها فقط مرحله‌یی از سیر اعتلایی انسان و صعود از مرحله جوامع ابتدایی به سوی « ادیان والا » هستند .

او اینک تصور سابق خود را دایر بر این که تمدن ها در تاریخ نقش عمده دارند و کلیسا ( حتی کلیسای جهانی ) مقامی فرعی در تاریخ تمدن ها دارد ، انکار می کند . تاریخ تمدن ها را دیگر نباید از لحاظ سرنوشت خود آن ها ، بلکه باید از لحاظ نقش شان در تاریخ کلیسا بررسی کرد . پیدایش کلیسا ها را نباید مرحله‌یی از زوال تمدن ها دانست . بلکه باید دلیل توجیه کننده پیشینه تاریخ جوامعی دانست که موجب پیدایش این کلیساها شدند . توین بی می گوید این « روش صحیح بررسی تاریخ است و در تدوین کتاب های مقدس ، به کاررفته است ».<sup>۴۵</sup> از این لحاظ تمدن ها دیگر همزمان و معادل نیستند ، بلکه بر حسب میزان شرکت شان در بنیانگذاری « ادیان والا » به ترتیب خاصی طبقه بندی می شوند . بدین گونه تاریخ دین ، برخلاف تاریخ تمدن ها که در آن کثرت و تکرار دیده می شود به صورت پویشی واحد و پیشرونده درمی آید .

متمم جلد هفتم « بررسی تاریخ » حاوی جدولی است که این نظریه جدید تاریخ را باز می تابد . در اینجا خلاصه آن را می آوریم :

- (۱) جوامع اولیه .
- (۲) تمدن های نخستین ( که همگی از جوامع اولیه مشتق شده اند ) ، چون فرهنگ های مصر ، سومر ، سند ، مینو ، شانگ .
- (۳) تمدن های دومین مانند بابلی ( مشتق از سومر ، هندی Indic ،



( از فرهنگ سند ) ، سریانی و هلنی ( از مینو ) ، چینی ( از فرهنگ شانگ ) .

۴) ادیان والا ( آفریده تمدن های ثانوی ) . یهودیت و زردشتی - گری ( از تمدن بابلی ، هندوئیسم ( از هندی ) ، اسلام ( از سریانی ) ، مسیحیت ( از هلنی ) و بودیسم ( به شکل مهایانا Mahayānā ) .

۵) تمدن های سومین ( مشتق از تمدن های دومین ، از طریق ادیان والا ) ، هندو ( مشتق از هندی ، از طریق هندوئیسم ) ، عربی ( از سریانی ) ، از طریق اسلام ) ، مسیحیت غربی ، مسیحیت ارتودوکس و شعبه روسی آن ( از هلنی ، از طریق مسیحیت ) ، خاور دوری ( مشتق از چینی ، از طریق مهایانا ) .

اکنون ادیان والا ، ویژگی اساسی تمامی نقشه تاریخ می شوند . ( توین بی رنسانس آن ها را شرط رستگاری نوع بشر می داند ) . این ادیان مقام خاصی در تاریخ تمدن ها بدست می آورند . توین بی تاریخ پیدایش این ادیان را فاصله میان تمدن های دومین و سومین می داند و در واقع این ادیان را حلقه های رابط تمدن های دومین و سومین به شمار می آورد . وضع آن ها در نقشه تاریخ توین بی بدین گونه است که ابتدا در دولت های جهانی تمدن های دومین ، به صورت ادیان پرولتاریا پدید می آیند ، و سپس به صورت کلیساهای جهانی درمی آیند و پایه تمدن های سومین را تشکیل می دهند .

اما تمدن های سومین ، چیزی از نوع دین والا یا کلیسای جهانی ایجاد نکردند . کلیسای جهانی آینده که باید تمام جهان را دربر گیرد ، در نقشه توین بی ، نه به صورت آمیزه ادیان ، بلکه به شکل همزیستی

ادیان والایی خواهد بود که بر پایه تمدن های دومین بوجود آمدند .  
او از میان ادیان والاگلچین می کند و مثلاً یهودیت را نفی می کند  
( او این دین را فسیل می داند ، و به همین لحاظ از جانب صهیونیستها  
و وابستگان آنها مورد حمله قرار گرفت . )<sup>۴۶</sup> توین بی سعی می کند  
بر اساس این ادعا که چهار دین والای برگزیده او با چهار سنخ روانی  
اساسی مرتبط هستند ، انتخاب خود را توجیه کند .<sup>۴۷</sup> ویژگی عمده  
هندوئیسم ، تفکر است و ویژگی عمده مسیحیت ، احساس ، از آن  
اسلام ، شور Sensation و از آن بودیسم ، اشراق . او معتقد است  
که این چهار دین والا هر یک شکلی از مضمونی واحد هستند ، هماهنگی  
دارند و یکدیگر را در راه شناخت پروردگار تکمیل می کنند . [ او  
بدین سان ماهیت اسلام را تحریف می کند . ]

بدین گونه تمدن های نسل سوم ( بویژه تمدن مسیحی غربی ) با  
معجزه بی جدید ، از نابودی نجات می یابند ، و متحد می شوند و نیروی  
خود را برای مبارزه با « بازگشت بت پرستی به شکل پلید پرستش  
تن فانی انسان » سامان می دهند .<sup>۴۸</sup>

توین بی جامعه آینده را به صورت « کلیسایی » تصویر می کند که  
برخی وظایف دولت نیز بدان محول شده است . ما به رؤیا های عارفانه  
توین بی درباره سرنوشت آینده انسان که « درجهانی دیگر » ، پس از  
آن که وارد « شهر خداوند » شد و با قدیسان محشور گشت ، صورت  
تحقق می گیرد ، کاری نداریم .

در تحلیل نهایی آنچه توین بی را به دین و ایمان ، به شناخت  
اشرافی پروردگار و محشور شدن با او رهنمون می شود و او را معتقد

به این می‌کند که هدف غایی تاریخ همین است و وادارش می‌کند که تاریخ را به الهیات تبدیل کند ، چیزی نیست مگر تجربه‌گرایی هشیار بریتانیایی . او تمدن‌ها را به خدمتکاران کلیسا ، و تاریخ را به خدمتکار الهیات تبدیل می‌کند . چه پایان غم‌انگیزی !

به نظر توین‌بی لازمه «معجزه» ای که باعث وحدت و آنگاه «رستگاری» بشر می‌شود ، این است که مسیحا و منجی دیگری ظهور کند که پایه‌گذار دینی نو ، یا درست‌تر بگوییم ، کلیسایی نو شود . در این کلیسای نو ، چهار دین والای یاد شده ، پس از آن که از عناصر فانی خود ، و مهمتر از همه از نابردباری نسبت به سایر ادیان ، و از چنگ این ادعا که حقیقت تنها در تصرف ایشان است ، خلاص شدند باهم متحد خواهند شد .

شاید حدسی که هیوتره ور - روپر Hugh Trevor - Roper ، مورخ آکسفورد می‌زند ، راست باشد : توین‌بی معتقد است که خودش همان مسیحایی است که باید در انتظارش بود و کتاب حجیمش نوعی کتاب مقدس است .<sup>۴۹</sup> شش جلد اول اثر او ، که در آن‌ها تبلیغ افکار کلیسایی شکلی پنهان و ابتدایی دارد ، عهد عتیق را تشکیل می‌دهند و چهار جلد آخر که در آن‌ها دین جدید عرضه می‌شود - و هیوتره ور - روپر آن را دین جادو و جنبل می‌نامد - عهد جدید را می‌سازند . اطلاعاتی که در جلد دهم راجع به زندگی خود توین‌بی درج شده ، به سبکی است که آدم را به یاد زندگی مسیحا می‌اندازد . گویا توین‌بی خود را همپایه بودا ، مسیح ، و محمد (ص) می‌انگارد ، اما احتمال بیشتر این است که او به نقش منادی دین آینده اکتفا کرده باشد . به هر حال پایان

کتاب حجیم او احساس مضحکی ایجاد می کند .

اگر کارهای توین بی را به خاطر عدم رعایت الزامات روش علمی مورد انتقاد قرار دهیم . به کاری عجیب پرداخته ایم .<sup>۵۰</sup> روش توین بی ، چون روش استادانش اشپنگلر و بر گسون ، در روش علمی و نفی شناخت عقلانی تاریخ است ، باز گشتی است به سوی شناخت خورد گریز و اشراق پوشیده در عبارات شبه علمی . اما اشپنگلر نفرت خود را نسبت به روش انتقادی مورخان « حرفه ای » آشکارا بیان می داشت و « روش » کشف و شهود ، تخیل و استنتاج گستاخانه بر اساس احکام جزمی را پیشنهاد می کرد . لیکن توین بی سعی دارد روش خود را ، « تجربه - گرایی هشیار بریتانیایی » جا بزند و به خوانندگان خویش اطمینان می دهد که استنتاجات وی بر اساس حقایق معتبر استوارند . او از هنجارها و قوانین پویش تاریخ چنان سخن می گوید که گویی خود از راه تجربه به آن ها رسیده است . توین بی انبوهی از اطلاعات و حقایق را که از تاریخ تمام کشورها و تمام دوره ها گرد آورده بر سر خواننده می ریزد . اما تمام این حقایق به طرز دلخواه انتخاب شده اند و غرض از ارائه آن ها اثبات احکامی جزمی است که از راه کشف و شهود حاصل شده اند . روش او ، همچون روش اشپنگلر ، استقرایی و خورد گریزانه است . اثر حجیم توین بی با تمام ضمایمش ، تاریخ نیست ، علم هم نیست ، يك فانتزی الهی - متافیزیکی با مضمون سرنوشت ازلی . انسان است که سخت طولانی است و بانبوه نام ها ،



عنوان ها ، سنه ها ، نقل قول ها ، ضمیمه ها ، یادداشت ها ، گشت و گذار های تاریخی ، حقایق اثبات نشده ، فرضیات بی پایه ، لطیفه های تاریخی ، چهره های کتاب مقدس و اساطیر ، رؤیا های عرفانی ، نوجویی های بوالهوسانه بر حجم آن افزوده شده . این فانتزی گهگاه سرگرم کننده است . اما از لحاظ علمی کاملاً بیهوده و مهمتر از آن ، زیانبار است . لیکن اثر توین بی ، ادعای علمی بودن دارد ؛ او حتی پا فراتر می گذارد و آن را « کلامی نو » در زمینه علم می داند . به این جهت ناگزیریم درباره روشی که استاد توین بی در « بررسی تاریخ » به کار گرفته ، سخنی چند بگوییم .

توین بی پیوسته روش خود را تجربه گرایی هشیار بریتانیایی می خواند . برای واژه تجربه گرایی معانی بسیار متفاوتی ارائه کرده اند . توین بی آن را نقطه مقابل استقراء اشپنگلر می داند و گویا مقصودش این است که نظریه خودش درباره پیدایش ، تکامل و شکستگی تمدن ها از راه قیاس و باتکیه بر مطالعه حقایق بدست آمده . در واقع آثار توین بی آکنده از حقایق است . می توان گفت حقایق در آثار او بسیار زیاد است . اما این حقایق از چه نوعی هستند و چگونه به کار گرفته می شوند ؟

دانسته های توین بی بسیار زیاد است . کمتر مورخی را می توان سراغ کرد که کارش ، چون او مبتنی بر این همه مطلب باشد . اما کافی است بر حقایق مورد استفاده او ، نظری دقیق بیفکنیم تا دریابیم که دانستنی های او سخت نامنظم و پراکنده است . تا آنجا که کتاب مقدس و تاریخ ، و ادبیات و اساطیر تمدن هلن مطرح است ، توین بی سخت

بادانش است . این سخن در مورد دانش او در باره تمدن غرب نیز تا حدی صدق می کند ، اما آگاهی او بر سایر تمدن ها سطحی و نامنظم است و او با آن ها کاملاً به دلخواه خویش رفتار می کند . دانش او بر تاریخ اقتصادی ، و تاریخ حقوق ، هنر و فلسفه کاملاً سطحی و سرسری است .<sup>۵۱</sup> او کراً مارکسیسم را نفی می کند یا به باد ناسزا می گیرد ، اما کوچکترین اطلاعی از نوشته های مارکس ، انگلس ، ولنین ندارد . ابتدایی ترین انتظاری که از هر مورخی می رود ، این است که از حقایق معتبر استفاده کند . البته نمی توان انتظار داشت مورخی که می خواهد تمامی تاریخ جهان را ، از آغاز تمدن ها تا دورنمای آنها بررسی کند ، فقط از منابع دست اول استفاده کند و خودش صحت و سقم تمام مطالب مورد استفاده را بررسی کند . توین بی در اکثر موارد از مطالب دست دوم استفاده می کند . بی دقتی او در این زمینه شگفت آور است . او برای اثبات احکام خود از هر مطلبی حتی آن که نادرستی اش آشکار است ، استفاده می کند و مطالب درست را به نحوی مورد تفسیر یا بهتر بگوییم تأویل قرار می دهد که محتوای آن ها کاملاً تحریف یا پنهان شود ؛ او در کنار حقایق تاریخی از انبوه شواهد مأخوذ از کتب مقدس ، اساطیر و نوشته های شعرا استفاده می کند . در آثار او معمولاً میسان حقایق ( که اکثراً با عرفان بافی همراه هستند ) و اساطیر و تصاویر شاعرانه ، مرز مشخصی وجود ندارد . او غالباً از اساطیر کتاب مقدس و مسیحی به عنوان « کلام حقیقت » یاد می کند . نظریه او درباره منشأ تمدن و پیدایش چالش ها و پاسخ ها مبتنی است بر « پیش درآمد بهشت » از فاوست ، سفر پیدایش ، انجیل ها ، کتاب

ایوب ، و ولوسپا voluspa ی اسکاندیناوی ، تراژدی هیپو - لیتوس ، اثر اورپید ، اساطیر مربوط به دانائیه ، اروپا و گاو وحشی ، سه مله ، کروئوزا و آپولو ، اروس ( خدای عشق ) و پسیه ( روح ) ، \* و نظریه سر جیمز جینز درباره منشأ منظومه شمسی.<sup>۵۲</sup>

توین بی حتی در مواردی که در انتخاب شواهد تاریخی دقیق تر می شود ، به علت روش خاص خویش ، کاری از پیش نمی برد و چیزی را اثبات نمی کند .

منتقدین توین بی می گویند که او حقایق تاریخی را به نحو شگفت آوری « تغییر شکل » می دهد.<sup>۵۳</sup> حتی همکار آکسفوردی او: هیوتره ور - روپر Hugh Trevor - Roper درباره برداشت های خود از مطالعه اثر توین بی چنین می گوید :

نظریه ها بیان می شوند - نظریه های غالباً جالب و تلقینی - و بعد برای اثبات این نظریه ها حقایق انتخاب می شوند . ( هیچ نظریه بی نیست که برخی حقایق منتخب نتوانند اثباتش کنند ) آنگاه جادو گر ، چوبدستش را تکان می دهد ، اذهان ما را با انبوه جزئیات فاضلانه گیج می کند و به ما می گوید که نظریه های مورد بحث از راه تجربه و به کمک حقایق اثبات شده اند و اکنون می توانیم به مرحله بعدی بحث

\* درباره این اساطیر رجوع کنید به « فرهنگ اساطیر یونان و روم » ، پیر - گریمال ، ترجمه دکتر احمد بهمنش ( چاپ دانشگاه تهران ) - ۰ - ۲ .

پیدا کردن حقایق اشتباه آمیز ، بی دقتی ، برداشت غلط یا دست کم مشکوک از وقایع ، ناپایداری ، ضد و نقیض گویی مداوم ، ادعاهای بی پایه و غیره در آثار توین بی بسیار آسان است . تقریباً تمام کسانی که از او انتقاد کرده اند ، در اشاره به اشتباهات او پا فشرده اند و یقیناً به اندازه کافی مطالب اشتباه آمیز گرد آورده اند که او را سرزنش کنند . تقریباً هر مورخی که در زمینه بی خاص تخصص دارد در آثار او ادعاهایی کشف کرده که از لحاظ علمی قابل قبول نیستند . حتی تاریخ تمدن « هلن » ، الگویی که توین بی بر اساس آن به باز سازی سایر تمدن ها می پردازد ، پر از تحریف است و مورخان بورژوا نمونه های این تقلب را در آثار خود ذکر کرده اند . ۵۵

در سخنان توین بی راجع به تاریخ روسیه به نکات شگفت انگیزتری برمی خوریم . جان . د . کلارکسون John . D. Clarkson مورخ آمریکایی می گوید : « اگر کسی همه اشارات مربوط به روسیه را از « بررسی تاریخ » مجزا و به ترتیب زمانی مرتب کند ، کاریکاتوری خیالی از تاریخ روسیه خواهد داشت . » ۵۶ توین بی « شکستگی » تمدن روسیه ( یا به قول خودش ، شعبه روسی تمدن مسیحی شرق ) را در اواخر قرن یازدهم ، دوره نابودی دولت کی یف می داند . اگر او شکستگی تمدن مسیحی غربی را ناشی از پیمان وردون Verdun ، در ۸۴۳ می دانست ، عجیب به نظر نمی رسید . به گمان او ایوان چهارم قصابی خونخوار بیش نیست ، پتر اول [ کبیر ] نابغه بی است که روح



کاملاً غربی دارد. توین بی معتقد است که روسیه در طول چهار قرن گذشته قربانی تهاجم غرب بوده است. او قراموش می‌کند تهاجم غرب علیه تهاجم مشترک روسیه - لهستان - سوئد در اوایل قرن هفدهم، و جنگ بزرگ شمال در قرن هژدهم، و جنگ ۱۸۱۲ و مداخله غرب در دوره ۲۰-۱۹۱۸ (که او به دلایل آشکار ذکرش نمی‌کند) و تهاجم نازی‌ها، همگی به شکست منجر شد. او تصویر عجیبی از «روشنفکران» روسیه به دست می‌دهد، و بدان‌ها احساسات ضد پتر و ضد غرب نسبت می‌دهد و می‌گوید این احساسات از زمان شورش دکابریست‌ها در ۱۸۲۵ - که به زعم وی شورش علیه نظام پتر بود، ریشه می‌گیرد.<sup>۵۷</sup>

توین بی نقش انقلاب اکتبر را ناچیز می‌انگارد و می‌نویسد که این انقلاب در بیداری توده‌ها تا اندازه‌ی اهمیت دارد و آن را با انقلاب صنعتی انگلستان برابر می‌داند. توین بی، این فرزند خلف طبقه خویش نمی‌خواهد بپذیرد که انقلاب اکتبر برخلاف انقلاب‌های پیش از خود، که صرفاً گروهی استعمارگر را به جای گروهی دیگر نشانند، اکثریت را به قدرت رساند. توین بی با همین رویه به جنگ جهانی دوم اهمیتی کمتر از آنچه در خور آن است می‌دهد و از آن به عنوان جنگ فرعی یا «تکمیلی» جنگ اول جهانی یاد می‌کند و کوشش دارد که نقش تاریخی مردم آزادیخواه را در آزاد کردن اروپا از استبداد هیتلری نادیده انگارد. او همچنین نمی‌خواهد ببیند که از جنگ دوم جهانی به بعد توده‌های تازه نفس زحمت‌کشان در آسیا و اروپای شرقی سرگرم ایجاد جامعه فارغ از استعمار هستند. برعکس

حادثه کم اهمیتی چون انتخابات پارلمانی ترکیه در ۱۹۵۰ را نقطه عطفی در تاریخ می خواند.<sup>۵۸</sup>

در نوشته های توین بی درباره تاریخ غرب به تفسیر های عجیب و غریبی از حقایق برمی خوریم . در این جا فقط معدودی از آنها را ذکر می کنیم : توین بی می گوید که در قرن هژدهم تعداد جنگ ها در ممالک غربی به حد اقل خود رسید و این در قرن های پیش و پس از آن سابقه نداشته است .<sup>۵۹</sup> اما در واقع در قرن هژدهم نیز همانقدر جنگ روی داد که در سایر قرن ها .

توین بی نظریه گوشه نشینی و بازگشت خویش را که در مورد افراد بکار گرفته بود ، در مورد همه دولت ها تعمیم می دهد و می گوید که انگلستان با کناره گیری از سیاست اروپایی و انزوا در جزیره خود ، برای ایفای نقش بزرگی در تاریخ آماده می شود . او می گوید که دوران گوشه نشینی در فاصله سال های ۱۴۲۹ و ۱۵۵۸ شروع شد و تا ۱۹۱۴ ( یا اقل ، تا ۱۸۷۰ ) ادامه داشته است .<sup>۶۰</sup> ولی حقیقت این است که انگلستان در این دوره در امور قاره اروپا دخالت های بس جدی داشت ! در ضمیمه جلد هفتم در جدولی تحت عنوان « دولت های جهانی » به تحریف حیرت انگیزتری از وقایع برمی خوریم . او در این جا امپراتوری ناپلئون ( ۱۸۱۴-۱۷۹۷ ) را به عنوان دوره « صلح جهانی » اروپای غربی ذکر کرده است . از اینگونه نمونه ها بسیار است .

توین بی در شعبده بازی با حقایق ، سخت استاد است . یکی از منقدان می گوید او گهگاه ترفند های افسونگرانه خویش را در حالی که ایستاده است ، اجرا می کند . بی جهت نیست که هر تاریخ دان برجسته بی ،

که عادتاً برای حقایق احترام قائل است، توین بی را به باد استهزاء می گیرد. او را به جادوگری مانند کرده اند که ترفند های خود را در روشنایی ضعیف و جنجال های گمراه کننده اجرا می کند. <sup>۶۱</sup> یا به میمون دراز دستی که به سرعت از يك شاخه درخت تاریخ به شاخه دیگر می پرد. <sup>۶۲</sup> یا به بند بازی چابک و گستاخ، و این تاریخ نیست بلکه تحریف هراس انگیز تاریخ است. منتقد دیگری می نویسد که او به هنگام نتیجه گیری از وقایع همه چیز را پا در هوا رها می کند. پیتر جیل Peter Geyl مورخ هلندی، می گوید اگر توین بی می اندیشد که نظام تاریخی او بر اساس روش تجربی است، خود را فریب می دهد. <sup>۶۳</sup>

شاید توین بی ابداً قصد خود فریبی ندارد. شاید مفهوم او از تجربه گرایی هشیار بریتانیایی با آنچه منتقدین او فکر می کنند، کاملاً متفاوت باشد. در واقع توین بی به ما آموخته است که کلمات او را با مفاهیمی جدا از آنچه معمول است، بفهمیم. توین بی همراه با انقلاب در تاریخ، انقلابی در معانی لغات پدید آورده است. او از «تجربه»، «تجربه گرایی»، و «مدارك تاریخی» مفهوم خاص خویش دارد. اما این مفهوم را به صراحت عنوان نمی کند و منتقدین خود را گمراه می کند. باید روش های او را عمیق تر بررسی کرد، تا فهمید که کار او ناشی از ناتوانی در کاربرد روش علمی و یا خود فریبی نیست، بلکه ثابت قدمی و تداوم کامل در جهت تعقیب روش «شخصی» او است. توین بی به خلاف آنچه همکاران مخالفش فکر می کنند با حقایق به گوش بری، لودگی و یا افسونگری نمی پردازد.



برخی از کسانی که نوشته‌های توین‌بی را نقد کرده‌اند، او را از «خداوندان به اصطلاح علم و تفکر عینی» استاد دانسته‌اند. ولی توین‌بی این «خداوندان را رد می‌کند تا خداوندان کلیسا، تصوف، شهود و غیره را بستاید و کسی که چنین می‌کند به روش کاملاً تازه‌یی برای بررسی تاریخ نیازمند است.

روشن است که درک کلی او از مفهوم و هدف تاریخ اساساً الهی است و به این منظور لازم است برای «تجربه»، حقیقت، رابطه علمی و قوانین، مفهومی متفاوت از آنچه در «تفکر علمی و عینی» پذیرفته شده، بوجود آید. تجربه‌گرایی او، تجربه‌گرایی ویژه‌یی است.

تجربه‌گرایی آنطور که مراد توین‌بی است، عبارت است از اثبات احکام خود او به کمک حقایق بی‌شماری که به میل خود انتخاب و تفسیر می‌کند. این انتخاب و تفسیر، اتفاقی یا خودسرانه نیست. او حقایقی را که برای شناخت تاریخ مهم می‌داند، برمی‌گزیند و به آن دسته که برای تجربه‌گرایی او بی‌اهمیت‌اند اعتنایی نمی‌کند و کم‌اهمیت جلوه می‌دهد. این است علت بی‌اعتنایی سیمرغ وار او نسبت به زمینه‌های وسیع بررسی تاریخ، و بی‌اعتنایی به اهمیت حقایق مسلم و سرگردانی درحوزه‌های بی‌شکل، مبهم، و فریبنده‌یی که میان تاریخ و اساطیر قرار دارند. علت بی‌اعتنایی و تحقیر او نسبت به مورخان حرفه‌یی که به اشتباهات بی‌شمارش در توجیه و حتی نقل وقایع اشاره می‌کند نیز همین است. «او با حقایق، حتی بدتر از این برخورد می‌کند» - بویژه حقایقی که برای رد احکامش ذکر می‌شوند. این حقایق



گویا بی‌اهمیت‌اند و شایستگی جلب توجه او را ندارند . هدف او از آغاز ، تقریباً روشن است و در مجلدات بعدی ( از جلد ششم به بعد ) روشن و روشنتر می‌شود . این هدف ، بررسی « تجربی » سیر تحول تاریخ برای اثبات حقانیت تصورات کلیسایی دربارهٔ سرنوشت بشر است .

ایمان به خدا ، که معرف « واقعیت مطلق » است و اعتقاد به اینکه خداوند از طریق مردان بزرگی که برمی‌گزینند ( و در ضمن به آنان آزادی می‌دهد که به « چالش‌ها » ی او پاسخ دهند ) در جریان تاریخ دخالت می‌کند ، امکانات وسیعی برای استفاده از مفاهیم علیت و قانون در اختیار این نویسنده ، می‌گذارد . بر اساس این ایمان ، برای درک رابطهٔ علی باید به روانشناسی برگزیدگان رجوع کرد . و اما قانون ، گاه می‌تواند « قانون طبیعت » باشد که بشر را در بندگی نگاه می‌دارد و گاه « قانون خدا » که گویا بشر را نجات می‌دهد ، ولی مهمتر از همه قانونی است که نویسنده را از قید الزامات روش علمی آزاد می‌کند .

انبوه اشباحی که از لای درهای چارتاق کلیسا وارد تاریخ می‌شوند ، رؤیت سیمای واقعی اشیاء را مشکل می‌کنند و این درها راه ورود عرفان ، شهود و روش مد روز روانشناسی ناآگاه به حوزهٔ تاریخ هستند . بدین گونه مرز بین حقایق و اوهام از میان می‌رود .

در فضایی که تاریخ با اسطوره و شخصیت‌های شاعرانه ، رؤیاها و اوهام درمی‌آمیزد ، این نیمه مورخ و نیمه عارف کاملاً احساس راحتی می‌کند . در این جاست که او هر واقعهٔ تاریخی را به هر دورانی که

دلخواه اوست نسبت می‌دهد و به هر شکلی که می‌خواهد درمی‌آورد .  
در این جاست که :

پیش از آنکه به راه افتیم به مقصد می‌رسیم .  
پیش از آنکه جنگ را بیاغازیم ، پیروز می‌شویم .  
ایمان توین‌بی به‌خدایی « زنده » که به‌آفریدگان خویش (خصوصاً  
به تمدن اروپایی برگزیده‌اش ) عشق می‌ورزد و به‌آنان اجازه از بین  
رفتن نمی‌دهد ، راهی را که در تقدیر بشر نوشته شده به او نشان  
می‌دهد . « این راه بشر را از همه بدبختی‌هایی که ثمره درگیری با  
خدعه‌های شیطان و امیال نفس اماره است می‌رهاند . باید صادقانه  
به درگاه خداوند دعا کرد تا او با معجزه‌اش ایمان را به مردم باز  
گرداند . »

توین‌بی تنها نیست . او در دانش تاریخ نماینده مکتبی است که  
در همه علوم امروزی بورژوا رایج شده است . نمایندگان این مکتب  
بررسی پدیده‌های طبیعی و اجتماعی را برعهده اصول خردگریز و  
شهودی و در تحلیل‌نهایی ، مسیحیت و سنت‌های کلیسایی و می‌گذارند  
و این پس‌نیشینی به کمک اصطلاحات شبه علمی صورت می‌گیرد .  
می‌گویند توین‌بی روش نوینی در علم تاریخ ابداع کرده است .  
و اگرچه نام توین‌بی به نام اشپنگلر پیوند خورده ، لیکن توین‌بی خود  
از اعتراف به پذیرش روش اشپنگلر سر باز می‌زند .

مفسرین به ارتباط بین « روش » توین‌بی و انقلابی که گویا در برخی  
علوم دیگر ، بویژه فیزیک نظری بوقوع می‌پیوندد ، اشاره می‌کنند  
و با اطمینان بسیار می‌گویند که اشپنگلر و توین‌بی ساختمان

کوانتومی \* تاریخ جهان را کشف کرده‌اند. اینان عقیده به «پیوستگی»  
و مداومت و تکامل بشریت را نفی کرده‌اند، و نشان داده‌اند که پیشرفت  
بر اثر فوران‌های ناگهانی و گسسته نیروی «کوانتوم - مانند» صورت  
می‌گیرد. بعضی از مفسرین کوشش دارند عقاید توین‌بی را با مفهوم  
جدید ماهیت اتم مقایسه کنند...

فایده این مقایسه‌های شگفت‌انگیز این است که همبستگی توین‌بی  
را با مکاتب ارتجاعی علوم طبیعی، مکاتبی که روش علمی را رد  
می‌کنند و در به‌روی خرد‌گریزی و اعتقادات لاهوتی می‌گشایند،  
نشان می‌دهد.

توین‌بی روش‌های شبه علمی فراوانی در اختیار دارد که عبارتند  
از: طبقه‌بندی خاص، اصطلاحات مخصوص، و برقراری روابط  
سطحی شبه علمی میان پدیده‌ها و قوانین کلی تاریخ. اما همه این‌ها  
صرفاً ظاهری است.

اولیانوف می‌نویسد: اخراج قوانین از علم، یعنی ورود قاچاقی  
قوانین کلیسایی.<sup>۶۴</sup>

اما توین‌بی قوانین کلیسایی را قاچاقی وارد نمی‌کند، بلکه آشکارا  
دره‌ها را به‌روی آن می‌گشاید. او مفهوم دو گانه‌ی از قانون وارد تاریخ  
می‌کند: «قانون طبیعت» و «قانون آسمان» سیر تاریخ را گاهی  
قوانین بیجان و مکانیکی طبیعت سرسخت و لایتغیر تعیین می‌کند و بشر

\* نظریه‌ی دایر بر اینکه تشعشع در فضا بطور پیوسته صورت نمی‌گیرد بلکه  
به صورت مقادیر (کوانتوم) گسسته انجام می‌شود. - م.

برای نیل به هدف های خویش تنها می تواند تأییدی جزئی بر این قوانین داشته باشد. ظاهراً توین بی نخست می پنداشت که قوانین تغییر ناپذیر مربوط به پیدایش و رشد و نابودی تمدن ها که خود از راه تجربه بدست آورده ، « قوانین طبیعی » هستند . این امر به مخالفین او خصوصاً پیتر جیل ، امکان داد که در مفاهیم او رد پای « تقدیر گرایی » را بیابند . بعداً نظر توین بی راجع به « قوانین » تغییر کرد . بعد از جلد سوم « بررسی تاریخ » به ندرت این واژه را در معنی خود بکار برده و به سختی از قبول این که فردی جبری مذهب است سر باز زده است .<sup>۶۵</sup> ظاهراً او تا اندازه بی معتقد شده که دستورهای ضمیر نا آگاه بشر همان قوانین طبیعی تاریخ است .<sup>۶۶</sup> ولی به نظر او اصل کلی این است که در تاریخ « قانون خدای متعال » عمل می کند و این قانون ، به خلاف قانون بیجان طبیعت ، تابع فکر و اراده خدای زنده است.<sup>۶۷</sup>

برخلاف خبر گریز ناپذیر قوانین طبیعی ، قانون آزادی بشر همان قانون عشق به پروردگار است . همانطور که چرخ ساز ، چرخ های ارابه را به دستور ارابه ران می سازد تا ارابه به مقصد معینی برسد ، قانون طبیعت ، یعنی قانون انقلابات مکرر ، توسط خداوند خلق می شود تا بشر را به سر منزل مقصود برساند . بدین ترتیب سرپای نظام « قوانین » ، راه خدامداری را در پیش می گیرد و جولان گاه پهناوری را در برابر مورخ برای ایجاد تعادل میان « قوانین » خدا و « قوانین » طبیعت می گشاید . همین جاست که تجربه گرایی توین بی بیش از پیش به الهیات می گراید .



برخی از منتقدان توین بی ، نقشی را که وی در تاریخ به خدا می دهد بانقشی برابر می دانند که « خدای پرنده » ، در نمایش های باستانی داشت . \* این خدا نیز گره از کار نمایش باز می کرد و پایانی «خوش» . برای آن تدارك می دید . ۶۸

مجله « تایم » ( که بطور وسیعی « کشفیات » توین بی را تبلیغ می کرد ) نوشت که توین بی بار دیگر مقام خداوند را در تاریخ به او باز گردانده است . ۶۹

البته توین بی می کوشد مرزهای علم و کلیسا را مشخص کند ، حقیقت عقلانی را به علم و « حقیقت شهودی » را به کلیسا اختصاص می دهد ، ولی بی درنگ اهمیت علم را در پرتو کلیسا محو می کند ، تا آن جا که به این نتیجه می رسد که وظیفه مشترک هر دو ( علم و کلیسا ) شناخت « شالوده حقیقت » یعنی همان سنگ خرابی است که پایه حقیقت شهودی و عقلانی ، یعنی شناخت کامل پروردگار ، را تشکیل می دهد . ۷۰ بدین گونه در تحلیل نهایی علم و بویژه علم تاریخ خدمتکار الهیات می شود .

\* در نمایش های یونان باستان ، اگر شاعر و نویسنده از حل يك معضل انسانی عاجز می ماند دستگاهی به کمکش می آمد که *deus ex machina* نام داشت ، یعنی خدایی که از ماشین می پرد . دستگاه عبارت بود از جرثقیلی که از پشت صحنه زنبیلی را به صحنه پرتاب می کرد . خدا ، یا قهرمانانی که در این زنبیل بود ، در این هنگام که نمایش از مسیر مقدر اساطیری خود دور افتاده و گره خورده بود ، دستور می داد که نمایش از مسیرهای مقدر تبعیت کند تا گره از رابطه ها باز شود .  
فشرده از ص ۱۴۴ کتاب « تاریخ تآثر جهان » A History world Theatre

توین بی درعمل مرز مشخصی بین علم و کلیسا یا روش‌های عقلانی و شهودی رسم نمی‌کند و بدین سان در تجربه‌گرایی او « دو شکل متفاوت تجربه » یکی می‌شوند.<sup>۷۱</sup> منطق و زبان حقیقت شهودی از منطق و زبان حقیقت عقلانی متفاوت است. بعلاوه در روان بشر عناصر غیر عقلانی تسلط دارند. تدریجاً خرد‌گریزی و شهود بر بررسی تاریخ حکمفرما می‌شود و مورخ بیش از پیش به عرفان و پنداربافی می‌گراید. این است مسیر انحطاط تاریخ‌نگاری بورژوازی.

توین بی در شرح زندگی خویش در جلد پنجم، خود را هم تاریخ-دان و هم پیامبر ( دشوار می‌توان گفت کدامیک ) جلوه می‌دهد. او با لحنی جدی نقل می‌کند که دست کم هفت بار ( مکان و زمان دقیق را هم تعیین می‌کند ) در ارتباط با حوادث مسلم تاریخی دچار « خلسه » و « پیوند با ذات حق » شده است. نقل یکی از این حالات جالب توجه و کافی است :

او می‌گوید در بعد از ظهر یکی از روزهای بعد از جنگ جهانی اول در بخش جنوبی جاده کاخ با کینگهام نزدیک ایستگاه ویکتوریا، خود را در میان نه یک واقعه تاریخی بلکه همه وقایعی که بوده، هست، و خواهد بود، یافت. در آن لحظه توانست گذر آرام تاریخ را که با نیرومندی تمام در درون او جریان می‌یافت، ببیند و زندگی خود را چون موجی جهنده از این جریان وسیع تماشا کند.<sup>۷۲</sup>

او خواب‌های پیامبرانه می‌بیند و از نقل آن برای خوانندگان شرمنده نیست. یک بار خواب دید که در خانقاهی کهن، پای مسیح مصلوب را در آغوش گرفته و صدایی می‌شنود ( او نمی‌گوید صدای

چه کسی) می گوید :

« محکم بگیر و منتظر بمان . »<sup>۷۲</sup> Amplexus expecta

او این خواب ها را « تجربه گرایی هشیار بریتانیایی » و « تجربه درونی » تلقی می کند .

اما باید گفت که شهود ، یعنی توانایی حدس زدن درباره چیزی که دقیقاً قابل اثبات نیست ، و پیش بینی راه های تازه که هنوز ناشناخته است و ایجاد فرضیه های جسورانه ، بشرطی می توانند از کیفیت های ارزنده دانشمند باشند که درخاک روش دقیق علمی بالیده و با آن در آمیخته باشند . این کیفیات موقعی ارزشمندند که با قابلیت تمیز میان آنچه فرض شده و آنچه دقیقاً اثبات شده ، همراه باشد . توین بی فاقد این کیفیت است . در سرتاسر « بررسی تاریخ » شهود ، راهنمای اصلی اوست .

او معتقد است که عقل از درك بسیاری از حوادث تاریخ ناتوان است و حوزه های ناشناخته تاریخ بسیار وسیع اند . در چنین مواردی باید از اساطیر که تصاویر آن حافظ خاطرۀ بشریت هستند ، کمک گرفت . بدون شك بررسی اساطیر برای فهم تاریخ مهم است ، ولی توین بی برای آن اهمیت ویژه ای قایل است . او تصاویر اساطیری را از حوادث و اقدام تاریخی جدا نمی داند . می گوید : « تاریخ ، مثل نمایشنامه و رمان ، از اساطیر پدید می آید . »<sup>۷۴</sup> اما تاریخ او از اساطیر مشتق نمی شود ، بلکه در کار او بین این دو اصلا جدایی وجود ندارد . توین بی مرز آشکاری بین حقایق تاریخی و تصاویر اساطیری



نمی‌شناسد. این دو پیوسته جانشین هم شده و پیوسته به یکدیگر تبدیل می‌شوند.<sup>۷۵</sup> او در اساطیر یا دقیقتر بگوییم در تأویل سمبولیک اساطیر، در جستجوی شناخت آن دسته از پدیده‌های تاریخی است که با بررسی علمی قابل شناخت نیستند. به نظر او ادراک شهودی جهان، روش شناخت محتوای غیر عقلایی تاریخ است. او اسطوره‌ها را «شکل شهودی شناخت و تبیین حقایق عام» می‌داند.<sup>۷۶</sup> مفهوم اساسی توین‌بی از «چالش» و «پاسخ» از ابتدا بر اساس اسطوره مبارزه بین دو اصل جهان، یعنی خدا و شیطان قرار دارد. عقیده او «گوشه نشینی و بازگشت» بیشتر بوسیله افسانه‌های پرسفون Persephone، اوریدایس Eurydice، دیونیسوس Dionysus، آدونیس Adonis، اوزیریس Osiris، موسی و بویژه مسیح اثبات می‌شود.

استفاده از اسطوره به او امکان می‌دهد بر موضوعی که نمی‌خواهد (و یا مشکل می‌بیند) که به زبان بسیار ساده و کاملاً صریح علمی بیان کند، پرده‌یی از ابهام بکشد. توین‌بی طبعاً وقتی گرفتار حقایق دست و پاگیر تاریخی می‌شود، به توصیف و تفسیر اساطیر پناه می‌برد و بدین گونه راحت‌تر است. او نه تنها از اساطیر سود می‌جوید، بلکه اساطیر را می‌سازد؛ مثلاً این مسئله را که اگر پرومته جلوی زئوس را نگرفته بود، او در آغاز تاریخ یونان چه‌ها می‌کرد، به آسانی حل می‌کند.<sup>۷۷</sup>

توین‌بی هنگام بحث درباره تصاویر اساطیری کتاب مقدس کم‌کم پای اساطیر بازی را به دنیای کلیسا می‌کشاند و بالاخره تا حدی موفق می‌شود. او اساطیر مسیحیت (و برخی اساطیر عهد عتیق) را به منزله



« کلام حقیقت » می‌داند .

اساطیر توین بی از يك سو با دنیای کلیسا محشور می‌شوند و از سوی دیگر به جهان شعر ، یعنی هنر خلاقه می‌پیوندند و در اینجا افقی گسترده‌تر از پیش در برابر « مورخ » قرار می‌گیرد و او را بیش از پیش از سلطهٔ روش سخت و گریزناپذیر علمی می‌رهاند .

توین بی از سه روش متفاوت بررسی و ارائهٔ اشیاء مورد تفکر که پدیده‌های زندگی نیز در میان آن قرار دارد ، یاد می‌کند :

(۱) گردآوری و ثبت « حقایق » .

(۲) استفاده از قوانین کلی به منظور روشن کردن حقایقی که از راه بررسی تطبیقی گرد آمده‌اند .

(۳) نوآفرینی هنرمندانهٔ حقایق به صورت « داستان » Fiction .<sup>۷۸</sup>

کلمهٔ Fiction در انگلیسی دو معنا دارد : ۱- موضوعات اختراعی و تخیلی ، ۲- اثر ادبی که ، شخصیت‌های تخیلی دارد .

دیدیم که توین بی از دو روش اولی چگونه برداشتی دارد . بنا بر این روش سوم به هیچ روی غیرمنتظره نیست ، بلکه بیشتر به مکملی اجتناب‌ناپذیر می‌ماند .

Fiction ( به معنای اختراع ) در نوشته‌های تاریخی توین بی جای مهمی دارد . سلف او ، اسپنگلر می‌گفت که طبیعت را باید با اسلوب علمی بررسی کرد ولی تاریخ را باید گردآورد .<sup>۷۹</sup>

بدون شك توین بی نیز مانند اسپنگلر ، تاریخ خاص خویش را گرد آورده . او بطرز شگفت‌انگیزی ده جلد شعر رمز آمیز تصنیف کرده است . دیوان شعر عارفانهٔ عجیبی در ده جلد تصنیف کرده که

شخصیت های فراوانی دارد ، چون خدا و شیطان ، مسیح و قدیسان ،  
خدایان ریز و درشت همه اقوام ، قهرمانان و ابرمردان همه اقوام و ملل ،  
و برخی تصاویر غریب سمبلیک از نوعی که در قسمت دوم فاوست گوته  
دیده می شود . این دیوان شامل نام های غیرعادی و ظاهراً نماینده  
اندیشه های مجرد ، یا بهتر بگوییم جان دادن به اندیشه هایی است که  
برای متقاعد کردن خواننده باحروف درشت نوشته شده اند و اجازه  
دارند چون موجودات مستقل معنوی رفتار کنند .

این مخلوقات عجیب ، تمدن ، تجزیه ، تجلی ، تولد دوباره و...  
خوانده می شوند . در جاهای دیگر اسامی یونانی ، مصری و یاچینی  
دارند ولی حتی این کار هم در کالبد بی رمق و رنگ پریده شان جان  
نمی دمد ، و تصویرها پیوسته این حقیقت را که ساخته خیال هستند  
فاش می کند .

موجودات خیالی توین بی به فرمان عصای سحرآمیز او به حرکت  
درمی آیند . واژه هایی بر زبان می آورند ، به صور مختلف گرد هم  
می آیند ، و صف می بندند . . . آیا این بررسی دانشمندان و علمی  
است ؟ نه ، این جعل ، افسانه پردازی و « شعر » Dichtung است .  
شاید منتقدینی که توین بی را نه مورخ ، بلکه شاعر می شناسند و  
و آنهایی که معتقدند آثار او اگر به صورت شعر ، بخصوص شعر  
یونانی نوشته می شد ، مؤثرتر بود ، حق دارند .<sup>۸۰</sup>

« افسانه » ازدو راه در « بررسی تاریخ » راه می یابد ، یکی کوشش  
خلاقه خود نویسنده و دیگری نقل قول های طولانی از شعرای بزرگ

ادوار ، هدف از این نقل قول ها ، سیاحت در تاریخ ادبیات نیست بلکه ارائه پیشگویی های دوربینانه و پشتیبانی از استدلالات خود او است . او از درام و حماسه یونان ، کسه شعر و اسطوره را درهم می آمیزند ، به همین منظور استفاده می کنند . نگارخانه او شخصیت های کوتاه ( خصوصاً فاوست ) ، شکسپیر ، بلیک ، و دیگران را گرد هم آورده است . او از نوشته های دیگران معنای دلخواه خویش را برداشت می کند .

هر افسانه پردازی شگرد های ویژه ای دارد ؛ شگردی که بیش از همه مورد استفاده توین بی قرار می گیرد استعاره است . او استعاره را به عنوان روشی برای شناخت حقیقت تاریخی به کار می گیرد . اسپنگلر نیز وسیعاً از استعاره سود می جست و توین بی پرو اوست .

اما آنچه در ابتدا استعاره بود ، « قانون » می شود و بصورت « آیه » مسلم و انکار ناپذیر درمی آید . مفهوم او از « چالش » و « پاسخ » تا حد زیادی ، از تصویر استعاری مردی گرفته شده که با چنگ و دندان از سنگی به سنگی می رود تا به بالای کوه برسد . « قانون » تأثیر نامساوی وجوه گوناگون يك فرهنگ بر فرهنگ دیگر چگونه بیان می شود ؟ پرتو فرهنگ يك تمدن « پرتو فشان » به جسم جامعه دیگر می تابد و مقاومت جسم مورد اصابت ، همچون مقاومت منشور که نور خورشید را به رنگ های سازنده آن ( طیف ) تبدیل می کند ، پرتو فرهنگ آن را به اجزای سازنده اش تجزیه می کند . دانش نور می گوید که بعضی از اجزای طیف نسبت به اجزای دیگر نافذ ترند ، به همین قیاس در طیف فرهنگ نیز قدرت نفوذ جزء تکنولوژی بیش از جزء کلیسایی

است. توین بی مدعی است که قدرت نفوذ هر جزء از پرتو فرهنگ ، با ارزش فرهنگی آن جزء نسبت معکوس دارد. این یکی از قوانین پرتوفشانی فرهنگ است. این قانون که پندار محض است ، اساس تصور او را در مورد رابطه غرب با بقیه جهان تشکیل می دهد.<sup>۸۱</sup> نوشته‌یی که بر پایه چنین روش هایی قرار دارد ، چه ارزش علمی می تواند داشته باشد ؟ با اطمینان کامل اعلام می داریم که :- هیچ . روش تطبیق تاریخ توین بی چیست ؟ این روش اساسی ترین روش اوست و پیروانش او را در این زمینه بی همتا می دانند .

اما « تطبیق ها » ی توین بی با روش تطبیقی تاریخ که چه در گذشته و چه در حال حاضر ارزشمندند ، هیچ وجه مشترکی ندارد ، بکاربردن روش تطبیق در تاریخ به دقت زیاد نیاز دارد . نخست اینکه لازم است که از امور مورد تطبیق ( در اینجا تمدن ها ) تعریفی دقیق داشته باشیم . قبلا از ابهام شدید و بی نظمی خارج از اندازه این مفهوم توین بی و تصنع ترکیب هایی که او در « بررسی تاریخ » بکار می گیرد صحبت کرده ایم . دوم اینکه باید قابلیت تطبیق امور و حدود این قابلیت تطبیق را تعیین کرد . اما توین بی تشابه تکاملی تمام تمدن ها را به صورت حکم قبلی درمی آورد و در تحلیل نهایی ، تطبیق به انتخاب تبدیل می شود و این از راه لفاظی و تحریف تصاویر تاریخی و شبه تاریخی در زمینه کلی خویش ، صورت می گیرد .

توین بی با رد عامل تعیین کننده و زیربنایی هر جامعه ، یعنی ساخت اجتماعی - اقتصادی آن ، و یکسان دانستن جوامع برده داری ، فئودالی و سرمایه داری ، خود را از امکان استفاده ثمر بخش از روش



تطبیقی محروم می‌کند. مثلاً تمدن برده داری یونان - روم را به عنوان معیار تاریخی در بررسی جوامع فئودالی و بورژوازی « تمدن غرب » بکار می‌برد. اینگونه انتخاب‌ها چون بر پایه اصل و معیاری قرار ندارد فقط راه را برای هجو گویی باز می‌کند و چنانکه در مورد توین بی می‌بینیم، موجب تطبیق سطحی پدیده‌هایی می‌شود که شباهتی سطحی و ظاهری دارند ولی در اجتماعات دارای ساخت‌های متفاوت، ارزش‌های کاملاً متفاوتی دارند. این موضوع بویژه در مورد پدیده‌های روبنایی جامعه خصوصاً کلیسا که نویسنده آن را اساس توصیف تمدن‌ها قرار می‌دهد، مصداق دارد. ادعای توین بی که می‌گوید روش تطبیقی‌اش، او را به کشف قوانین اساسی تکامل تمدن‌ها رهنمون شده، بکلی بی‌اساس است. این ادعا هم درست نیست که او با این روش توانسته حلقه‌های گم شده تاریخ یکایک تمدن‌ها را پیدا کند و سرنوشت تمدن‌هایی را که دور خود را نیموده‌اند پیش‌بینی کند.

روش تطبیقی فقط یکی از نیرنگ‌هایی است که توین بی برای لاپوشالی پندار بافی و پیشگویی « تاریخی » خویش بکار می‌برد. علاوه بر این روش دیگری هست که می‌توان آن را روش « اگر » نامید: اگر ایتالیا در ۱۴۹۳ متحد شده بود ... اگر پتر کبیر به کاتولیسیم گرویده بود ... اگر تیمور لنگک بجای ایران به روسیه حمله کرده بود<sup>۸۲</sup> ... بدین گونه توین بی می‌کوشد پویش تاریخ را به صورت مجموعه رویداد‌های تصادفی که ممکن بود اتفاق نیفتند ترسیم کند. اگر جریان تاریخ از قوانین مسلم پیروی نکند، انقلاب فرانسه می‌توانست اتفاق

نیفتند و نظام کهن تا به امروز ادامه یابد؛ و یا مهمتر از همه، و چیزی که مورد علاقه توین بی است، اضمحلال جهان سرمایه داری به هیچ وجه محتوم نیست. . . . این است محتوای سیاسی حدس زدن و پیروی از شیوه به ظاهر معصومانه «چه می شد اگر».

مورخ باید حقایق و چیزهایی را که اتفاق افتاده است بررسی کند. وظیفه او کشف قوانینی است که حقایق را توضیح می دهند.

در «شعر رمز آمیزی» که توین بی خود آن را «بررسی تاریخ» می نامد، روش «علمی» چیزی نیست جز يك شگرد ادبی که روش شناخت تاریخ و انمود می شود. اگر بخواهیم تصویر درستی از روش شناسی توین بی ارائه دهیم، باید سبک نگارش او را بررسی کنیم.

«سبک» یکی از مهمترین حربه های او در تبلیغ و موعظه مفهوم تازه تاریخ است. اما توین بی صاحب سبک نیست. حجم عظیم کتاب پر گویی هایی که با وراجی پهلوی می زند، انبوه جزئیات بی اهمیت، حاشیه روی ها، ضمیمه ها، یادداشت ها، نقل قول ها، و اندرز های حکیمانه، به طرح بنای تاریخی او لطمه می زنند. توین بی بیش از اندازه تحمل به ساختمان جمله (نحو) توجه می کند، و مدعی است که هیچ يك از زبان های امروزی برای بیان افکار او کافی نیست.<sup>۸۳</sup>

می گویند نوشته های انگلیسی او با آن جمله های دراز و عبارات معترضه و تبعی، به متنی ترجمه شده از يك زبان خارجی می ماند.<sup>۸۴</sup>

او معمولی ترین لغات را به معنایی غیر معمولی بکار می گیرد. مقایسه او با کسانی چون «پروست» و «فریید گرایان» که به جای ارائه

اندیشه به لفاظی متوسل می‌شوند ، باعث تعجب نیست . بی‌تردید  
 اشیپنگر و برگسون در فن شعبده بازی با کلمات ، آموزگاران او هستند .  
 منتقدان توین‌بی از فصاحت تقریباً پیامبرگونه او ، افراط او در  
 صنایع لفظی و فضل فروشی به کمک عبارات یونانی و شرقی ، آن جا  
 که انگلیسی روزمره هم ادای مقصود می‌کند ، سخن می‌گویند . این  
 نکته بویژه در مورد چهار جلد آخر صادق است ، تا حدی که یکی از  
 منتقدان امریکایی سبک او را « وحشتناک » می‌خواند .<sup>۸۵</sup> با اینهمه این  
 سبک کاملاً برارنده نوشته های توین‌بی است . افکار مغشوش ، فریبنده  
 و مبهم او نمی‌توانند بازبان ساده و صریح بیان شوند . ضد و نقیض  
 گویی‌ها ( که در نوشته های توین‌بی فراوان است ) در پناه این سبک  
 بفرنج پنهان می‌شود . اصطلاحات نامشخص و حتی مرموز او ، سوء  
 استفاده او از استعاره ، تطبیق و سمبولیسم ، و سوء استفاده او از  
 شخصیت های اساطیری و ادبی ، نقل قول های بیشمار او از کتاب های  
 مقدس ، که با کلمات شبه علمی آمیخته است ، پرده ای پدید می‌آورند  
 که نویسنده در پناه آن می‌تواند به هر کاری که می‌خواهد دست بزند .  
 خواندن نوشته های توین‌بی ، هم مشکل است هم آسان . مشکل  
 است ، اگر او را اهل تحقیق و علم بدانیم و بکوشیم مباحثش را  
 دنبال کرده ، از راه دسترسی به معانی اصطلاحاتی که به کار می‌گیرد ،  
 استنتاجهایش را دریابیم . مشکل است ، زیرا مباحثش مبتنی بر تعریف ،  
 یا صرفاً خیالی است ، اصطلاحاتش احتمالاً برای خود او هم روشن  
 نیست و استنتاج او بی‌اساس است . یکی از شگرد های مورد علاقه

او ذکر چندین صفحه مثال و نمونه است ، این نمونه ها که غالباً سخت مشکوک هستند از دوره ها و کشور های متفاوت انتخاب شده اند ، باحاشیه روی ها ، تحریف ها و توضیحات متعدد همراهند و اغلب اوقات با موضوع مورد بحث رابطه ی دور دارند . او پس از ذکر این گونه مثال ها ناگهان می گوید: « همانطور که دیدیم... » و می پندارد که قضیه حل شده است .

اما ، اگر نوشته های او را به چشم داستان نگاه کنیم ، مطالعه آن ها بسیار آسان می شود . درحقیقت نوشته های توین بی برای خواننده ساده لوح و همفکر او می تواند بسیار آسان و سرگرم کننده باشد . توین بی چون جهانگردی مجرب ، که سرزمین های بسیار و قرونتمادی را درنور دیده ، گفتنی های فراوان دارد ( اگرچه ، مثل اغلب جهانگردان قابل اعتماد نیست ) . او براحتی از موضوعی به موضوعی ، ازقرنی به قرنی و از يك نقطه زمین به نقطه مقابل آن می پرد . او داستان زایشگاهی را که در سال ۱۸۳۹ درقورخانه نیروی دریائی اسکندریه ساخته شده بود ، باز می گوید ، و بعد خواننده را با يك مقایسه غیرمنتظره سرگردان ساخته ، بابدله گویی و نقل قول سرگرمش می کند . به زعم او ضرورتی ندارد که در کلمات حکیمانه بیش از حد لازم دقت کنیم ، کلمات آن چنان که هستند پذیرفته می شوند و در مغز آدمی تأثیری اندک ، چون نشئه سیگار و سکر شراب می گذارند ...  
براین اساس ، به نتیجه ی غیرمنتظره می رسیم که گویا کاملاً از راه علمی اثبات شده است و افق های جدیدی برابر چشم خواننده



می‌گشاید. توین‌بی گرچه گهگاه خوانندگانش را مرعوب می‌کند ولی در تحلیل نهایی کوشش دارد به آنان آرامش و دل‌داری بدهد. کارهای او بسیار لذت بخش تر از آثار مورخین خشک است که باید با دقتی وافر به مطالعه شان پرداخت. شگفت‌آور نیست که طرز نگارش او را به «گپ زدن دوستانه کنار منقل» تشبیه کرده‌اند.

توین‌بی با جادوی واژگان مبهم و مغشوش، با تصاویر و عواطف نامشخص خود که فقط قشر سطحی شعور را تحریک می‌کند و خواننده را به همان پرتگاهی می‌کشاند که خود در آن درغلانیده، ساده لوحان را مسحور می‌کند. راه دشوار بررسی واقعی تاریخ جای خود را به «افسانه‌آفرینی» می‌دهد. بدون شک مرور این ده جلد کتاب قطور توان فرساست، ولی گمان می‌کنید چند تن توانسته‌اند همه آن‌ها را بخوانند؟ منتقدین او مدعیند که حتی بسیاری از ستاینندگان پروپا قرص کارهای او فقط عنوان مطالب را خوانده‌اند.<sup>۸۶</sup> بعضی از مورخین حرفه‌یی تحت تأثیر حجم کار و زیرنویسی‌های بیشمار و اطلاعات حیرت‌انگیز او قرار گرفته و از مخالفت با او سر باز زده‌اند.

تأثیر توین‌بی روی خوانندگان عالم و عامی از گستاخی و اعتماد به نفس اوست. البته او می‌گوید قصد ندارد نظریات خود را بر کسی تحمیل کند و ممکن است نظریاتش را روزی تصحیح و یا عوض کند ولی عملاً هرگز به ندای منتقدین گوش نداده و نظریاتش را عوض نکرده است.

توین‌بی موفقیت عجیب خود را نه به پژوهش‌های گران‌باز، بلکه

به توده خوانندگان مدیون است. این توده از چه کسانی تشکیل می‌شود؟ روزنامه‌چی‌ها برای چه کسانی درباره توین بی به عنوان «مورخ کل» و «مورخ عارف» تبلیغ می‌کنند؟ ببینیم نظر نویسندگان انگلیسی و امریکایی که از وضع توده‌های خواننده کشور خویش بهتر آگاهند چیست؟ ل. استون L. Stone یکی از مورخین اکسفورد، بر این عقیده است که «آتشبار ضمایم او به جای این که فرزندگان را فرزانه‌تر کند نادانان را نادان‌تر می‌کند»<sup>۸۷</sup> و. کافمن W. Kaufman مورخ امریکایی، توین بی را «یکی از خداوندان بیسواد جدید ما» می‌خواند.<sup>۸۸</sup>

آشکار است که کارگران و طبقات متوسط نوشته‌های توین بی را نمی‌خوانند و نمی‌خرند. خوانندگان آثار او از قشرهای بالا و میانه حال بورژوازی امریکا و اروپا هستند که به اسنویسم (تظاهر) روشن فکرانه مبتلا هستند. چرا این گونه اشخاص به توین بی علاقه دارند؟ مسلماً علت این علاقه را نباید در افراط او در زمینه لفاظی دانست، گرچه بنظر می‌رسد که توین بی به سبک دلخواه خوانندگانش می‌نویسد. در اینجا است که سؤال‌هایی مطرح می‌شود: توین بیسم چیست؟ هدفش چیست؟ چه کسانی به آن نیازمندند و برداشتش از مبارزه بزرگی که دنیای امروز ما را تکان می‌دهد، چیست؟

ماهیت واقعی عقاید فرد را، بیشتر اوقات، نفرت‌هایش تعیین می‌کند، نه علائقش. البته بی‌طرفی توین بی تا حدی مخدوش است.

اما در خصوصت آشکار او نسبت به ماتریالیسم ، مارکسیسم و کمونیسم جای هیچ تردیدی نیست . توین بی بارها ، و یکجا به صراحت گفته است: «جهان بینی من درست نقطه مقابل ماتریالیسم تاریخی است...»<sup>۸۹</sup>

او کلیسا را شالوده تمام تمدن ها و تاریخ کلیسا را محتوای عمده تاریخ بشری می داند . عامل مادی نقش ثانوی دارد . توین بی بر این عقیده است که تکامل تکنولوژی و قدرت روزافزون بشر نسبت به طبیعت واقعیت هایی منفی اند . به این لحاظ از این پرسش تردید آمیز او نباید تعجب کرد که آیا دستاورد معنوی و دستاورد مادی متضادند یا به هم وابسته اند؟<sup>۹۰</sup> توین بی به ساختمان طبقاتی جوامعی که معرفی می کند ، علاقه یی ندارد . مفهوم او از تاریخ اساساً با فکر تحول پیشرونده شکل بندی های اجتماعی بیگانه است . توین بی می پندارد که « تمدن غرب » چیزی یکپارچه است و جوهر آن « مسیحیت غربی » است و نمی خواهد بفهمد که در اروپای غربی ( از هنگام سقوط نظام برده داری روم و فرهنگ آن تا کنون ) يك شکل بندی اجتماعی ، یعنی فئودالیسم و فرهنگ آن ، جای خود را به نظام دیگر ، یعنی جامعه بورژوا داده و شرایط ظهور نظام سوم ، یعنی سوسیالیسم در کار پدید آمدن است .

چنان که پیشتر گفتیم این نافی می باعث می شود که روش او در بررسی « تطبیقی » تمدن ها ، از هر گونه ارزش و اعتبار علمی تهی شود .

نظریه توین بی از بنیاد با مفهوم ماتریالیسم تاریخی متضاد است ، زیرا او منکر خلاقیت توده ها است . به گمان او نقش آفریننده را

فقط گروه گزیده برعهده دارند و تازه ماهیت طبقاتی این گروه گزیده را هم تعریف نمی‌کند. گروه گزیده نه فقط منشاء تمدن است، بلکه تنها گردونه تمدن نیز هست. توده‌ها تنها کاری که می‌کنند انطباق با تمدن است. توین‌بی معتقد است که توده‌ها بر اثر تماس با فرهنگ، فاسد و تباه شده‌اند و فرهنگ نیز بر اثر تماس با توده‌ها، فقیر شده است.

توین‌بی از طرح مسئله خصلت طبقاتی روابط میان « اقلیت » و « اکثریت » طفره می‌رود. او نمی‌خواهد اهمیت تاریخی مبارزه میان استثمار شونده‌گان و استثمارگران را بفهمد، و از هر گونه انقلاب می‌ترسد.

از جنگ دهقانی در آلمان قرن شانزدهم با نفرت یاد می‌کند. به نظر او کمون پاریس، « طغیان سهمناک توحش در میان او باش پاریسی » بود.<sup>۹۱</sup> توین‌بی می‌گوید باید حل کشمکش‌های اجتماعی را به دنیای معنویت سپرد. منصرف کردن توده‌ها از مبارزه برای حقوق خود، « وحدت » ایشان با اقلیت استثمارگر، تحت لوای « نجات » و « عشق مسیحی »، درست همان چیزی است که بورژوازی عصر ما بدان نیاز دارد.

سراپای مفهوم توین‌بی از تاریخ، بسا ماتریالیسم دیالکتیک، که ماهیت روابط طبقات را آشکار می‌کند، مخالف است. نهایت سعی استاد این است که این روابط طبقاتی را در پشت پرده ایده آلیسم، اساطیر و الهیات پنهان کند.

توین‌بی توالی نظام‌های اجتماعی را ندیده می‌گیرد و به جای



آن توالی تمدن‌ها را قرار می‌دهد ، و بدین گونه به صف دانشمندان بورژوازی معاصر که با فکر تحول پیشرونده انسان مبارزه می‌کنند ، می‌پیوندد . او حتی می‌کوشد دوران رشد تمدن‌ها را کوتاه و دوران سقوط و تلاشی آنها را ، دراز جلوه بدهد . شکستگی تمدن مصر را سال ۲۴۲۴ پیش از میلاد مسیح ، و شکستگی تمدن یونان - روم را سال ۴۴۱ ، و شکستگی تمدن روس را ، پایان قرن یازدهم قلمداد می‌کند . پس بخش اعظم تاریخ تمدن‌ها ، دوران تلاشی و انحطاط است . او فقط در زمینه تاریخ کلیسا ، که بر ویرانه‌های تمدن‌ها بنا می‌شود ، به تکامل پیشرونده باور دارد . مسلماً لحظه‌اوج تکامل «مسیحیت غربی» قرن یازدهم ، یعنی درست پیش از آغاز مبارزه پاپ برای برگماشتن اسقف‌ها به جای حکام معمولی ، بود . درسختن از تقدیر تمدن غرب ، از نابودی خبری نیست ، غرب هستی جاوید دارد ؛ اما تمدن غرب ، به طور کلی ، به شکل رجعت به گذشته ، و تحقق برخی آرمان‌های احیا شده هیلدر براند ، تصویر می‌شود .

ماتریالیسم دیالکتیک ، فکر غیر علمی تکرار ادواری تمدن‌ها را رد می‌کند ، فکر ترقی مستقیم الخط و بلا انقطاع را نیز ، که از سوی اندیشمندان بورژوا ، به هنگام ظهور و رشد بورژوازی مطرح می‌شد ، نمی‌پذیرد . تاریخ نظام‌های اجتماعی متضادی که به جای یکدیگر آمده‌اند ، و دوران پیدایش ، رشد ، انحطاط ، و مرگ را از سر گذرانده‌اند ، به مقیاس جهانی ، خطی «مارپیچ» است که از نظام جامعه آغازین تا نظام جامعه‌گرایی رو به بالا می‌رود . اما بورژواهای

امروز از فکر علمی توالی نظام های اجتماعی به هراس می افتند ، زیرا مرگ نظام سرمایه داری را به یادشان می آورد ، و از این رو به او هام گذشته که ساخته خیال خودشان بود ، پناه می برند .

توین بی ، ماتریالیسم را « دین انسان » ، و مخالف با « دین آسمان » می پندارد و آن را چون پرستش « کندوی انسانی » یعنی پرستشی می نمایاند که ناگزیر به بردگی مطلق فرد انسانی در جامعه بی اشتراکی که به مقام الوهی ارتقا یافته است منجر می شود .

او بارها می گوید « دین آسمان » یعنی آزادی و « دین انسانیت » یعنی بردگی . به گمان او ، ماتریالیسم همان جبر تقدیر گراست ، که جایی برای اختیار انسان در تاریخ نمی گذارد . او ماتریالیسم را مایه ازهم پاشیدگی و محدودیت زندگی معنوی ، و باعث تسلط فایده گرایی تنگ نظرانه که صرفاً متوجه ارضای نیاز های پست مادی است ، می داند . هر فلسفه را که هدفش بهزیستی نوع بشر است ، به شدت محکوم می کند . نسبت به کسانی که جهان بینی خویش را بر پایه « انسان گرایی » - یعنی کوشش در راه خلق به جای کوشش در راه کلیسا - قرار می دهند ، خشم می ورزد .<sup>۹۲</sup> نمودار ناشیانه بی که ضمیمه جلد هفتم « بررسی تاریخ » است ، نشان می دهد که تصور توین بی از ماتریالیسم ایجاد « جامعه مشترك المنافع خوکان » است . ( اما هدف فلسفه های مسیحی و یهودی وصول به بهشت ، و هدف فلسفه های هلنی و هندی وصول به نیرواناست . )<sup>۹۳</sup>

او از ماتریالیسم ، به شکلی که در جامعه گرایی علمی به حد اعلای

تکامل خود می‌رسد یعنی آیینی که جهان را دگرگون می‌کند ، سخت نفرت دارد . توین بی این آئین را برای جامعه خطرناک می‌داند :

- جامعه‌ای که خود بدان تعلق دارد ، بدان خدمت می‌کند و گهگاه نام درستش سرمایه‌سالاری را - هرچند زیر لبی و در موارد محدود به زبان می‌آورد ( ولسی معمولاً اصطلاح پوچ و مبهم تمدن غربی را ترجیح می‌دهد ) . آیین انقلابی « تخم شیطان » است ( واژگونی خشونت آمیز هر نظم اجتماعی موجود ، کاری « شیطانی » است . او کلمات ژوزف دومتر Joseph de Maistre را که « انقلاب ، در ذات خود ، شیطانی است » زبان حال خود می‌یابد و مدعی می‌شود که همه مردان و زنان درست اندیش بر این عقیده‌اند .<sup>۹۴</sup> به اعتقاد او ذات شیطانی را باید در طغیان علیه نظم موجود جستجو کرد . بدین گونه ستیز میان دو نظم اجتماعی ، یعنی دو جهان بینی ، به عرصه الهیات کشیده می‌شود و به صورت مبارزه میان دو اصل عام ، یعنی روح و ماده ، خدا و شیطان ، خیر و شر ، آزادی و بردگی مطرح می‌شود . چون از چیزهای مورد تنفر استاد سخن می‌گوییم ، جا دارد از نفرت او نسبت به میهن پرستی ، نسبت به تلاش ملت‌ها در راه کسب یا حفظ استقلال خود و کوشش دولت‌های ملی برای حفظ حاکمیت خویش یاد کنیم . توین بی میهن پرستی را امری ریاکارانه می‌داند ، و می‌گوید خصایصی چون صداقت و ایثار باید در حوزة کلیسا نمایان شوند ، نه در عرصه امور دنیوی . او از شیوع « پرستش مشرکانه جامعه ، که زیر نقاب نام زیبای میهن پرستی پنهان شده » و جای کلیسا را گرفته است ،

هراس دارد .<sup>۹۵</sup> توین بی علت تمام جنگ ها و ستیزها را میهن پرستی خلقهای استعمار زده می داند و این به زعم او دشمن بزرگ نوع بشر است . می توان پنداشت که خشم توین بی نسبت به « ناسیونالیسم » و میهن پرستی ، از اعتقاد او به اتحاد تمام ملل و دول دریک « خانواده برادروار واحد » و تشکیل « دولت جهانی » تحت حکومت کلیسا ، ریشه می گیرد . اما زمینه بروز این خشم نشان می دهد که انگیزه های دیگری در کار است ، انگیزه هایی نه چندان دوردست و نه چندان والا . توین بی از آن رو با کوشش دولت های ملی در راه حفظ حاکمیت خویش مخالف است که این کوشش ها سد راه اتحاد « جهان غرب » و تشکیل یک واحد سیاسی به رهبری ایالات متحد است . او با کسانی هم آواز می شود که فکر « نفی حاکمیت دولت » ( یا دست کم قسمتی از حاکمیت دولت ) را تبلیغ می کند و این فکر ، جزئی از تبلیغات طرفداران حکومت جهانی Cosmopolitanism است و از سوی وزارت خارجه ایالات متحد ، و برخی محافل رسمی و غیر رسمی ممالک غربی ، و همچنین توطئه گران پیمان ناتو و سایر سازمان های نظامی مشابه ، اشاعه می یابد .

نگرانی توین بی از این است که « ویروس میهن پرستی » ، کشور های مستعمره را هم آلوده کرده و ملت های مستعمره دست به مبارزه ای پیگیر برای کسب استقلال خویش زده اند و تاحدی هم موفق شده اند . البته توین بی برای ملل مستعمره و غیر سفید ، چیزی جز خوشبختی آرزو نمی کند و از اعطای استقلال بدان ها استقبال می کند ، زیرا



امیدوار است آنان به دنیای « غربی » یا « غربی شونده » بپیوندند و استقلال خویش را رها کنند و وارد پیمان سیتو یا چیزی از این قبیل بشوند. توین بی از چه چیزی نفرت دارد؟ او با چه سر جنگ دارد؟ خلاصه بگوییم: با علم متری مادری گرای، با تلاش در راه جامعه بی طبقه، با حق ملت ها برای مستقل زیستن.

و به چه چیز علاقه دارد؟ چه می خواهد؟ تلاشش در راه چیست؟ فلسفه تاریخ او به منظومه بی می ماند که اساساً به تقدیس کلیسا و « ادیان والا » می پردازد.

این دیدگاه الهی که تاریخ جهان را چیزی چون نمایش آسمانی می داند و می پندارد که بازیگران این جریان عبارتند از خدا - که انسان ها را آفرید تا به سعادت ابدی دست یابند - و انسان ها - که دائماً از صراط مستقیم و باریک منحرف می شوند، و به همین خاطر مکافات می بینند ( البته پروردگار می تواند گناهکاران تائب را ببخشد ) - ما را به کجا می برد؟ ما را به روزگار بوسوئه Bossuet یا حتی اوروسیوس Orosius و اگوستین Augustine باز می گرداند.

توین بی می داند که دین مسیحیت و کلیسا، که او به نجات تمدن و تمام بشریت فرا می خواندشان - در لحظه تاریخی خاصی بوجود آمدند ( به عقیده او در دوره تلاشی تمدن های « دومین » ) . او می داند که دین دیگر نفوذ و قدرت خود را در مردم از دست داده ( این نکته در مورد مسیحیت نوع غربی و « روسی » صادق است ) و جوامع امروزی « تمدن های سومین » هنوز چیزی که کمترین شباهتی به يك دین جهانی داشته باشد پدید نیاورده اند و چنین امیدی هم از آنان

نمی‌رود . برعکس ، آئین علمی اندیشی دارد روز به روز میان پرولتاریا ( به معنای خاص خود او ) گسترده می‌شود . ظاهراً حتی از دیدگاه خود توین بی هم می‌توان نتیجه گرفت که تمام سنتهای کلیسایی خواه والا و خواه‌پست ، عمرشان به سرآمده ، و دوران سروری جهان بینی این آیین آغاز شده است . اما این همان فکری است که توین بی را هراسان می‌کند و تمام تلاش خود را وقف موعظهٔ احیای عقاید کلیسایی که یا از میان رفته‌اند و یا دارند فراموش می‌شوند ، می‌کند . سرسختی او در تکرار این تز سست و بی‌پایه که کلیسا مایهٔ آزادی روحانی می‌شود ، صرفاً جنون‌آمیز است .

تاریخ بشر نشان می‌دهد که کلیسا تمام کوشش خود را وقف بستن بندهای سنگین برپای روح انسان کرده است ، و آزادی روحانی فقط در اثر جنگ‌های سخت علم علیه کلیسا بدست آمده . تمدن غرب هم در این زمینه دستاوردهایی داشته ، خاصه در دوره‌هایی که مورد نفرت توین بی است - در رنسانس و روشنگری . \*

توین بی می‌خواهد مردم را به زندان کهن عقاید خرافی بازگرداند و تغییرات ناچیزی هم که به این عقاید کهن می‌دهد برای آن است که گریز از زندان دشوارتر از پیش بشود .

و به همین منظور می‌کوشد علم نافرمان را رام کند ، و مجبورش

\* توین بی می‌کوشد ثابت کند که علم علیه کلیسا نمی‌جنگید ، بلکه باعناصری از فلسفهٔ هلنی که وارد آیین مسیحیت شده بود ، مبارزه می‌کرد . این حرف مسخره است - می‌دانیم که مثلاً مخالفت‌هایی که با کوپرنیک می‌شده از کتاب مقدس نشأت می‌گرفت ، نه از آثار بطلمیوس .

کند که مبانی ماده گرایی خویش را ترك کنند و « خدمتکار الهیات » بشود، اما باید تاحدی علم را مراعات کرد و باز گرداندن دین بایستی زیر نقاب عبارات شبه علمی صورت پذیرد .

دیدیم که توین بی باچه وقاحتی سعی می کند علم تاریخ را تحریف کند . تنها او نیست که چنین می کند ، بسیاری کسان ، دستاوردهای علوم طبیعی امروزی ، همچنین تاریخ را « در پرتو شکوه پروردگار » تفسیر می کند . \*

باید اذعان کرد که این لاسیدن های ناشیانه با الهیات ، متخصصین مجرب و استادان احیای کلیسا را راضی نکرد . مطبوعات کاتولیک نوشته های توین بی را وسیعاً منتشر کردند . کاتولیک ها ، عموماً ، از این که توین بی بابر داشت رایج « دنیوی » نسبت به تاریخ قطع رابطه کرده ، وجود ذات باری را پذیرفته و نقش تاریخی دین را بار دیگر برقرار کرده ، تأییدش کردند . اما نگرش مبتنی برنسبیت و عقل گرایی او نسبت به مسیحیت را مورد انتقاد قرار دادند \* ، و کوشش او را برای این که مسیحیت را یکی از ادیان والا به شمار آورد و آن را ثمره تکامل ادیان پیشین بدانند ، و نفی این که مسیحیت تنها دین حقیقت است ،

\* پاپ پل دوازدهم در مقالاتی چون « دلایل وجود خدا ، در پرتو علوم طبیعی امروزه » ، نمونه این گونه افراد است .  
\*\* در یکی از ضمایم جلد هفتم « بررسی تاریخ » به مطالب جالبی در زمینه آراء کاتولیک ها راجع به عقاید دینی او برمی خوریم : توین بی نظریات دینی خود را ضمن يك سلسله سخنرانی در دانشگاه ادینبورگ در ۵۳-۱۹۵۲ توضیح داد . این نظریات زیر عنوان « برداشت يك مورخ از دین » ( لندن ، ۱۹۵۶ ) به صورت کتاب به چاپ رسید .

کافرانه خواندند؛ اینان می گویند که در آمیختن مسیحیت، اسلام، بودیسم، و هندوئیسم قابل تصور نیست. ۹۶

چه کسی به احیای سنتهای محض کلبسای نیاز دارد، و چرا؟ به آسانی می توان فهمید که طرفداران احیای کلیسا عمدتاً کسانی هستند که می خواهند استثمار انسان از انسان را، زیر لوای کلیسا، مشروع جلوه دهند و در آرزوی آنند که جهاد و جنگ صلیبی دیگری علیه ممالکی که یوغ سرمایه داری را دور انداخته اند، آغاز شود. تلاش-هایی که توین بی برای احیای کلیسا صرف می کند، به رغم تصاویر خیالی و عارفانه او از آینده، هدفی کاملاً آشکار دارد، و این هدف با مسائل امروزی جهان سرمایه داری در ارتباط است: اسیر کردن روح زحمتکشان بازنجیرهای آزموده و مطمئن، منصرف کردن ایشان از مبارزه در راه آینده بهتر در روی زمین با مواعیدی در باره... و آخرین و نه کمترین، پیدا کردن فلسفه‌ی برای مقابله با فلسفه علمی که به قول خود توین بی غرب فاقد آن است. لازم نیست آدم پیامبر باشد تا پیش بینی کند که این هدف توین بی با استقبال زحمتکشان رو برو نمی شود، هر چند که خوانندگان بورژوا با آغوش باز آن را می پذیرند. دنیای «غرب» یا درست تر بگوییم دنیای سرمایه داری، چیزی که یارای هموردی با فلسفه مترقی و جامعه بی طبقه باشد، ندارد.

موعظه توین بی در باب رستگاری بشر از راه احیای سنتهای پوسیده کلیسایی با مسئله سرنوشت «تمدن اروپای غربی»، که گویا تمدنی جهانی شده یا دارد می شود، و تاریخ آن، به گفته توین بی، دارد به



تاریخ بشر تبدیل می‌شود ، رابطه‌ی نزدیک دارد . توین بی با عنوان کردن مسئله « سپیده دم اروپا » از همان راهی می‌رود که اشپنگلر رفت . توین بی قرون وسطای غرب را کمال مطلوب جلوه می‌دهد و شیوه‌های زندگی ممالک غربی یا غربی شونده ، از پایان قرن هفدهم به بعد را با تیره‌ترین رنگ‌ها تصویر می‌کند و می‌گوید تمدن غرب از آن تاریخ به بعد بر اثر رها کردن سنت‌های کلیسایی و تسلط نیروهای جدید ، یعنی صنعت‌گرایی و دموکراسی به پرتگاه سقوط نزدیک شده است . رقت‌انگیزترین حالات توین بی را باید در نوشته‌هایی پیدا کرد که بحران فرهنگ « غرب » را تصویر می‌کند و فهرستی از خطرات تهدیدکننده‌ی که ازدرون ، در اثر تلاشی داخلی ، و از بیرون ، تحت تأثیر ویروس‌هایی که خود پدید آورده و به دنیای گرداگرد خود پراکنده ، ارائه می‌دهد .

توین بی در افشاگری ماهیت جهان‌امروزی « غربی » ( سرمایه‌داری ) روش خاصی دارد و آن را در معرض تهدید می‌بیند که فقط معجزه می‌تواند تجارتش دهد . مدافعین « روش جدید زندگی غربی » متهمش می‌کنند که کوچکترین نشانه‌های بحران را مغرضانه گرد هم می‌آورد و به هرزنگار ناچیزی که برسیمای تمدن غرب می‌بیند ، اشاره می‌کند ، اما از دستاوردهای این تمدن مگر با بی‌میلی و در موارد معدود ، یادی نمی‌کند . او را به ناسزاگویی در حق تمدن غربی متهم کرده‌اند ، و « فرزند ناخلف » آن دانسته‌اند و گفته‌اند که او نسبت به غرب بی تفاوت است و غرب « در چشمش هیچ ارجی ندارد » . متهمش کرده‌اند که نسبت به بزرگترین مزایای عصر ما ، یعنی « آزادی و دموکراسی » اهانت می‌کند . برخی از این هم پیشتر رفته و گفته‌اند که توین بی

از « تمدن غربی » نفرت دارد و مشتاق سقوط آن است . حتی برخی منتقدین او را عضو « ستون پنجم » درون تمدن غرب می‌دانند و با استفاده از سبک نگارش خود توین بی او را « فرستاده شیطان » می‌دانند.<sup>۹۷</sup>

آیا این اتهامات وارد است ؟ آیا توین بی واقعاً با « تمدن غربی » سر خصومت دارد ( یا حتی نسبت به آن بی‌تفاوت است ) ؟ و آیا خواستار سقوط این تمدن است ؟ البته که چنین نیست . او در مقام پیامبر و « عارف » احیای کلیسا بدین جهت علیه کسانی که در گناهان و پلیدی های عصر جدید غوطه می‌خورند ، خشم می‌ورزد ، تاراه خویش را جالب تر و رستگاری بخش تر جلوه بدهد . اما افشاگری او درباره تمدن غرب سخت سطحی است .

توین بی از احساس غریزی وقوع خطر ، بحران و نزدیکی روزگار ویرانی ، که در جهان غرب شیوع دارد ، برخوردار است ، اما از علل واقعی تضادهای عمیقی که موجب سرنگونی نظام سرمایه داری در عصر امپریالیسم می‌شوند ، چیزی نمی‌فهمد .

توین بی ماهیت سرمایه داری را به غلط تصویر می‌کند ، زیرا منشاء تمام شوربختی ها را از کف رفتن شالوده کلیسا می‌داند و برای روابط اجتماعی و اقتصادی نقشی درجه دوم قایل است ؛ او معنای از میان رفتن يك نظام اجتماعی - اقتصادی و ایجاد يك نظام جدید را ، که در برابر چشمش رخ می‌دهد ، انکار و تحریف می‌کند .

توین بی فرزند خلف و اصیل « تمدن غرب » ، حتی به شکل کنونی اش است . تمام هم و غم او نجات این تمدن است و خوشبینانه

معتقد است که غرب با معجزه خداوند نجات خواهد یافت و آینده‌ی همراه با عظمت و در سطح جهانی، در پیش دارد.

توین بی حتی به هنگام افشاگری بعضی پلیدی‌های غرب، به «تمدن غربی» وفادار می‌ماند. این وفاداری در تحلیل او از موقعیت کنونی و وظایف مبرمی که به گمان خودش بر عهده غرب است، به خوبی دیده می‌شود. این وظایف مبرم عبارتند از مبارزه با کمونیسم، مبارزه با فکری بی‌اساس «تجاوز روسیه»، ستیز علیه جنبش‌های آزادی بخش ملی خلق‌های مستعمره، و تلاش در راه وحدت ممالک غربی و غربی شونده زیر رهبری ایالات متحد. گویی خدایی که توین بی می‌پرستد، همین «تمدن غربی» است.

اتحاد جهان تحت حکومت ایالات متحد، یعنی استقرار «دولت جهانی امریکایی» (پان امریکن) منجی و ضامن بقای «تمدن غربی» است، و توین بی سعی دارد تمام کسانی را که به این امر مشکوکند، متقاعد کند. او با وجود حقایق مسلم و بدیهی مدعی است که ایالات متحد در راه سیادت بر جهان نمی‌کوشد، ایالات متحد دیگر خواه و بلند نظر است و به تمام نیازمندان، حتی دشمنان مغلوب، کمک می‌کند، ایالات متحد «نیکوکار» جهان است و از نیکوکاران به ندرت سپاسگزاری می‌شود. اما در مورد توین بی می‌بینیم که ایالات متحد حق ندارد از ناسپاسی مدافع فرزانه خویش گله‌ی بکند.

پندارهای تاریخی توین بی در باب «تمدن غربی»، برنامه بسیار مشخصی برای آینده نزدیک طرح می‌ریزد و این طرح، مسلماً مورد حمایت مؤسسات «غیررسمی» چون مؤسسه انگلیسی روابط بین‌المللی

و بنیاد را کفلر قرار گرفت .

آیا می توان توین بی را متهم کرد که نسبت به آزادی و «دمو کراسی»، این دو شالوده « روش زندگی غربی » ، نفرت می ورزد؟ توین بی خود بارها گفته است که کاربرد این کلمات در مورد جامعه غربی غلط است و درعین حال بارها از این کلمات برای توجیه « غرب » استفاده کرده است. برداشت توین بی نسبت به دمو کراسی در نظریه « گروه گزیده » ی او ، که گزیدگان را سازندگان تاریخ و توده ها را مقلد محض می داند ، به خوبی مشهود است . اما راستی آیا مفهوم « دمو کراسی غربی » همین نیست ؟

منتقدان دانشگاهی ( چون پیرجیل ) و روزنامه نگاران « مجله نیویورک تایمز » از توین بی پرسیدند که آیا خوشبین است یا بدبین . توین بی بدبینی را ، همچون يك ابهام ، شدیداً انکار کرد - مگر نه این که مفهوم او از تاریخ تمدن غرب و تمام تاریخ بشر، دورنمای ملکوت خداوند بر زمین و آسمان را ارائه می کند ؟ با این وصف خواننده به خوشبینی او مطمئن نمی شود. در مسیر طولانی تشییع جنازه تمدن ها که توین بی ترتیب می دهد ، چندان جایی برای خوشبینی نیست : همه تمدن هایی که بر روی زمین بوده اند به استثنای یکی ( تمدن غربی ) از میان رفته اند . او حتی برای تمدن « گزیده » هم چیز بسیار خوشبینانه ای پیش بینی نمی کند . « رستگاری » تمدن غربی و تمام بشریت مو کول به احیای مسیحیت است . توین بی معتقد است که این احیا رخ خواهد داد . لیکن پایه این اعتقاد او چندان محکم نیست . باید با خلوص نیت به درگاه خداوند دعا کرد و خداوند اجابت می کند .



اما اگر دعای ما به حد کافی از سرخلوص نباشد ، چه می شود؟ - مرگ  
از راه می رسد .

توین بی خواننده غربی خویش را دربرخ بیم و امیدرها می کند .  
برای بخش درخور توجهی از بورژوازی غرب ، که درفضایی از  
بی اطمینانی ، ترس و جستجوی تسلائی خاطر زندگی می کند ، چیزی  
مناسب تر از آراء و عقاید توین بی نمی توانست وجود داشته باشد .  
زیستن درچنین فضایی مایه هراس از عقل ، از علم واقعی و از منطق  
تاریخ می شود . ذهن ترس خورده بورژوازی غرب ، مادام که عقل  
گریزی و ایمان دینی بدو امید می دهد ، هرچند ناچیز ، می دهد ، دراین ورطه  
می غلتد . فلسفه تاریخ توین بی درابتدا خواننده را با ترس و سرگردانی  
در برزخ میان مرگ و امید رستگاری در فشار می گذارد و در تحلیل  
نهایی راه حل همه مسائل را در کلیسا و محسور شدن با مسیح جستجو  
می کند . برای آن دسته از محافظ بورژوازی غرب که رستگاری را در  
ایمان می جویند ، بخصوص اگر با قدرت « علم » پشتیبانی شود ، چیزی  
مناسب تر از این نیست . بورژوازی خالی از روح انتقاد به سادگی  
می تواند عقاید و آرای موافق با امیال خویش را در لابلائی ایمان پیدا  
کند . توین بی با آن که ایمان به امکان وقوع پایان سعادت آمیز را اعلام  
می دارد ، در آثار خویش از خطراتی که « تمدن غربی » را تهدید می کند ،  
و نگرانی از سرنوشت غرب و اتخاذ تدابیر فوری برای نجات و  
رستگاری آن سخن می گوید . به گمان توین بی برای رستگاری باید  
چشم به آسمان دوخت . بورژوازی خطر را واقعاً حس می کند و  
آشکارا در پی راه نجات است . روحیه « توبه کردن برای نیل به پایان

خوش» وسیعاً در غرب گسترش یافته و در آثار توین بی به روشنی تمام انعکاس می یابد. این روحیه طبقه حاکمی است که در سراسر اشیب زوال افتاده و روحیه تمدن، به آن مفهوم تحریف شده توین بی، نیست، بلکه از آن يك شکل بندی اجتماعی - اقتصادی است. نوشته های خود توین بی یکی از نشانه های همین زوال است. ایدئولوژی بورژوازی در مرحله زوال، ایمان پیشین به آینده سعادت بار را از دست می دهد و دیگر چون آغاز عصر ظهور سرمایه داری خوشبین نیست.<sup>۹۸</sup>

ما با خوشبینی اطمینان داریم که مرگ در انتظار تمدن غرب یا تمدن جهانی نیست، بلکه این تمدن به مرحله بی والا پیش می رود، اما نه به آن مرحله والا که توین بی به خاطرش دعا می کند. اگر تمدن غرب را با آن محتوایی که توین بی خیال می کند در نظر بگیریم، بلکه چون سهم عظیم مردم غرب در بالا بردن فرهنگ بشری بدانیم، به این نتیجه می رسیم که این تمدن در خطر است. ولی این خطر نه از جانب بیرون (تعرض خیالی کمونیزم) بلکه از متضاد آن، یعنی از درون تهدید می شود. خطر عمده بی که تمدن غربی را تهدید می کند، حکومت سرمایه داری انحصاری است. مسابقات تسلیحاتی، خطر جنگ اتمی، برنامه های جنون آمیز برای سیادت بردنیا، سرکوبی آزادی های دموکراتیک، تقلیل مخارج نیازهای فرهنگی، اختناق فکر آزاد و علم، انحطاط و فساد هنر و اشاعه انواع آیین های عرفانی و ضد علمی همگی با حکومت سرمایه داری انحصاری رابطه دارند.

چیزی از این نادرست تر نیست که گفته شود جامعه گرایی، اساساً با تمدن غرب بیگانه و دشمن خوست. مردم کشورهای بی که توین بی

آنان را جامعه گرامی نامد، تمام دستاوردهای واقعاً ارجمندی را که از غرب نشأت گرفته - علم ، فلسفه ، هنر و تجارب خلق های غرب در مبارزه برای آزادی و دموکراسی - در متن فرهنگ خود جا داده و می دهند . اما همین مردم با محصولات گنبدیده تمدن سرمایه داری کنونی ، خواه به شکل « نظریه های » امروزی باشد و خواه به شکل تلاش برای احیای سنتهای محتضر کلیسایی ، به شدت مبارزه می کنند . خلق های غرب نیز برای مقابله با خطری که بر فرهنگ غرب سایه افکنده و ناشی از فساد سرمایه داری است ، آماده می شوند و قدرت می گیرند . نیروهای مترقی غرب یقیناً راه رهایی را خواهند یافت ، اما از راهی که توین بی نشان می دهد ، نخواهند رفت .

### یادآوری :

در « منابع » مآخذ شماره های درون متن را می یابید .

## منابع

1. Arnold J. Toynbee, *A Study of History*, Vols. I-X, (Study), London, 1934-54.
2. *A Study of History by A. J. Toynbee*, Abridgement of Vols. I-VI by D. C. Somervell, London, 1946 (Abr. Vols. I-VI).
3. *A Study of History by A. J. Toynbee*, Abridgement of Vols. VII-X by D. C. Somervell, London, 1957 (Abr. Vols. VII-X).
4. M. Popper, *A Bibliography of the Works in English of Arnold Toynbee*, 1910-54, London-New York, 1955. (See especially *Civilisation on Trial*, New York, 1948; *The World and the West*, London, 1953; *An Historian's Approach to Religion*, London, 1956.)
5. *Look*, November 1952; *Atlantic*, January 1953; *Foreign Affairs*, January 1953, et al.
6. Cf. Tangye Lean, "A Study of Toynbee", *Horizon*, January 1947; Dominique Leca, "Un historien universel A. Toynbee", *La France Libre*, 1946; E. Rothaker in *Deutsche Vierteljahrschrift für Literaturwissenschaft und Geistesgeschichte*, 1950, S. XXIV, et al.
7. O. Anderle, *Das Universalhistorische System Arnold Joseph Toynbees*, Frankfurt a. M., 1955.
8. *Toynbee and History*, edited by M. F. Ashley-Montague, Boston, 1956; article by L. Mumford, p. 140 (*Toyn. and Hist.*).
9. J. R. Campbell, "Don't Let the Professor Fool You!", *Daily Worker*, November 25, 1952.
10. C. Trinkaus, "Toynbee Against History Science", *Science and Society*, Vol. XII, No. 2, 1948; A. Hansen, "History and Mr. Toynbee", *Science and Society*, Vol. XIII, No. 2, 1949; J. Poperen, "La philosophie de l'histoire d'Arnold J. Toynbee", *La Pensée*, No. 42-43, 1952; R. Hilton, "A. J. Toynbee's Reith Lectures", *The Modern Quarterly*, Vol. 8, No. 3, 1953; M. Borucka-Arctowa, "Idealistyczna Historiozofia A. Toynbeego", *Kwartalnik Historyczny*, No. 1, 1953; G. J. Renier, "Toynbee's Study of History", *Toyn. and Hist.*, et al.
11. F. Hampl, "Grundsätzliches zum Werke Arnolds Toynbees", *Historische Zeitschrift*, Bd. 173, II, 3, 1952; *The Pattern of the Past* (Toynbee's Polemic with Geyl and Sorokin), Boston, 1949; P. Geyl, *From Ranke to Toynbee*, Northampton, 1952; cf. also P. Geyl and H. Trevor-Roper in *Toyn. and Hist.*, et al.
12. Georges Catlin, "Toynbee. A Study of History", *Political Science Quarterly*, Vol. 70, No. 1, 1955, p. 107.



13. *Study*, Vol. IV, p. 31.
14. *Study*, Vol. III, p. 149.
15. Abr. Vols. I-VI, pp. 40-42.
16. *Ibid.*, p. 36.
17. *Study*, Vol. I, p. 45.
18. H. Bergson, *Les deux sources de la morale et de la religion*, 8<sup>me</sup> ed., Paris, 1932.
19. *Study*, Vol. III, p. 230.
20. Abr. Vols. I-VI, p. 214.
21. *Study*, Vol. III, p. 232.
22. *Ibid.*, p. 243.
23. Abr. Vols. I-VI, p. 216.
24. *Study*, Vol. III, p. 248.
25. *Ibid.*, p. 114.
26. *Ibid.*, pp. 173-174.
27. *Ibid.*, p. 192.
28. *Study*, Vol. III, p. 128.
29. *Ibid.*, Vol. IV, p. 120.
30. Abr. Vols. I-VII, p. 320.
31. *Study*, Vol. II, p. 316.
32. Abr. Vols. I-VI, p. 245.
33. *Study*, Vol. X, p. 5.
34. *Ibid.*, Vol. IV, pp. 3-4 (Repeated in Vol. X, see Abr. Vols. VII-X, p. 352).
35. *Ibid.*, Vol. IV, p. 52.
36. *Ibid.*, Vol. VI, p. 321.
37. Arnold J. Toynbee, *The World and the West*, London, 1953.
38. *Ibid.*, pp. 12-18.
39. *New York Times Magazine*, July 22, 1955.
40. *Times Literary Supplement*, editorial, April 9, 1954; J. G. de Beus, *The Future of the West*, New York, 1953 (a very respectful and mild criticism written before Toynbee's *The World and the West*); D. Lerrold, *The Lie About the West, A Response to Professor Toynbee's Challenge*, New York, 1954. (A very stinging pamphlet in McCarthy style.)
41. See articles: "The Unification of the World and the Change in Historical Perspective", *History*, Vol. 33, Nos. 117, 118, February, June, 1948; "The Revolution We are Living Through", *New York Times Magazine*, July 25, 1954.
42. Abr. Vols. VII-X, p. 118.
43. Arnold J. Toynbee, *Civilisation on Trial*, and the article "Christianity and Civilisation".
44. *Ibid.*
45. Abr. Vols. VII-X, p. 87.
46. Maurice Samuel, *The Professor and the Fossil*, New York, 1956; Abba Eban, (Israeli Minister in the U.S.A.), *The Toynbee Heresy*; F. E. Robin, "The Professor and the Fossil" (*Toyn. and Hist.*).
47. *Study*, Vol. VII, p. 716.
48. Abr. Vols. VII-X, pp. 90-93.
49. H. R. Trevor-Roper, "Arnold Toynbee's Millennium", *Encounter*, June 1957.

50. Y. A. Kosminsky, "Istoriosofiya Arnolda Toynbee" ("Arnold Toynbee's Philosophy of History"), *Voprosy istorii*, 1957, No. 1, p. 138.
51. *Toynbee and History*, p. 178.
52. *Study*, Vol. I, pp. 271-272.
53. R. H. Hilton, "A. J. Toynbee's Reith Lectures", *The Modern Quarterly*, Vol. 8, No. 3, 1953, p. 183.
54. H. R. Trevor-Roper, "Testing the Toynbee System", *Sunday Times*, September 17, 1954.
55. J. Vogt, "Die antike Kultur in Toynbees Geschichtslehre", *Saeculum*, II, H. 4, 1951, S. 564. (Gross errors in Toynbee's portrayal of the history of China, India, Egypt and Mesopotamia.); R. Coulborn, "Fact and Fiction in Toynbee's Study of History", *Ethics*, July 1956.
56. J. D. Clarkson, "Toynbee on Slavic and Russian History", *The Russian Review*, July 1956, p. 165; cf. G. Barraclough in *Listener*, September 14, 1954, p. 639.
57. Abr. Vols. VII-X, p. 186.
58. Arnold J. Toynbee, *The World and the West*, p. 29.
59. *Study*, Vol. IV, p. 143.
60. *Ibid.*, Vol. III, p. 366.
61. *Toynbee and History*, p. 124.
62. L. Stone, *Spectator*, October 29, 1954.
63. P. Geyl, "Toynbee as Prophet", *Toynbee and History*, p. 360.
64. V. I. Lenin, *Collected Works*, Vol. 20, p. 202.
65. *New York Times Magazine*, February 20, 1955.
66. Abr. Vols. VII-X, pp. 299-300.
67. *Ibid.*, pp. 262-263.
68. J. Popercn, "La philosophie de l'histoire d'Arnold J. Toynbee", *La Pensée*, 1952, No. 42-43, p. 145; E. A. Arab-ogly, "Filosofiya istorii Arnolda Dzh. Toynbee" ("Arnold J. Toynbee's Philosophy of History"), *Voprosy filosofii*, 1955 No. 4, p. 118.
69. *Time*, October 18, 1954, *Voprosy filosofii*, 1955, No. 4, p. 118.
70. Abr. Vols. VII-X, pp. 101-103.
71. *Ibid.*, p. 97.
72. *Study*, Vol. X, p. 139.
73. *Ibid.*, Vol. IX, pp. 634-635.
74. Abr. Vols. I-VI, p. 44.
75. O. Anderle, *Das universalhistorische System A. J. Toynbees*, p. 40.
76. *Study*, Vol. II, p. 259.
77. *Ibid.*, Vol. III, p. 255.
78. Abr. Vols. I-VI, p. 43.
79. O. Spengler, *Der Untergang des Abendlandes*, Bd. 1, München, 1923, p. 131.
80. *Toynbee and History*, p. 76; R. Coulborn, "Fact and Fiction in Toynbee's Study of History", *Ethics*, July 1956; E. Fieiss, "Toynbee as Poet", *Journal of the History of Ideas*, Vol. XVI, No. 2, 1955.
81. Arnold J. Toynbee, *The World and the West*, pp. 67-68.
82. See E. A. Arab-ogly, "Filosofiya istorii Arnolda Dzh. Toynbee" ("Arnold J. Toynbee's Philosophy of History"), *Voprosy filosofii*, 1955, No. 4, pp. 115, 116.

83. *Study*, Vol. VIII, p. 421.
84. E. Barker, "Dr. Toynbee's Study of History", *International Affairs*, Vol. 31, No. 1, 1955, p. 8.
85. *American Historical Review*, Vol. LX, No. 4, July 1955.
86. *Toynbee and History*, p. 73.
87. *Ibid.*, p. 112.
88. *Ibid.*, p. 315.
89. See *The Pattern of the Past* (Toynbee's Polemic with Geyl), Boston, 1949, p. 76.
90. *Study*, Vol. VII, pp. 701-703, references to Gospels, Spengler and Berdayev.
91. *Abr. Vols. VII-X*, p. 309.
92. *Study*, Vol. IV, p. 302.
93. *Ibid.*, Vol. VII, p. 772.
94. *Ibid.*, Vol. V, p. 387.
95. *Abr. Vols. VII-X*, pp. 98-99.
96. Linus Walker, "Toynbee and Religion. A Catholic View", *The Thomist*, Vol. 18, 1955; *Catholic Review*, October 1956.
97. *Toynbee and History*, pp. 363, 368, 377, et al.; G. Hudson, "Toynbee versus Gibbon", *The Twentieth Century*, November 1954; *Encounter*, June 1957, pp. 26-27.
98. G. Hudson, "Toynbee versus Gibbon", *The Twentieth Century*, November 1954; E. A. Arab-ogly, "Filosofiya istorii Arnolda Dzh. Toynbee" ("Arnold J. Toynbee's Philosophy of History").



دانش او بر تاریخ اقتصادی ، و تاریخ حقوق ،  
هنر و فلسفه کاملاً سطحی و سرسری است. او  
کراراً مارکسیسم را نفی می کند یا به باد ناسزا  
می گیرد ، اما کوچکترین اطلاعی از نوشته های  
مارکس ، انگلس ، ولنین ندارد. ابتدایی ترین  
انتظاری که از هر مورخی می رود ، این است که  
از حقایق معتبر استفاده کند.....



دشرا حیا - تبریز

دیجیتال کننده کتاب : نینا پویان